

باسمه تعالی

قرب الهی

حجت الاسلام و المسلمین استاد سیدیدالله یزدان پناه

(تقریر مباحث استاد در ماه مبارک رمضان - آمل - مسجد الرسول ﷺ)

نگارش: حجت الاسلام و المسلمین رضا شاکری

احام زین العابدین علیه و آله : ان المصل الذی یقرب الملائه و انک ... ماه مبارک رمضان ماه رمضان
 است . ماهی که خدا جل جلاله است . ماهی است که تمام (ولیا الهی) منتظر آید . اگر کسی به دعاها ای که در ماه
 مبارک رمضان است بزیارت در آن دعاها و تلاوتی که در ماه مبارک رمضان اجرا شود ، تسبیح کند
 است گاهی ماری را صرغاً بخورانی و گفتی می کنیم و بدینا لکات آن (دعاها) نیستیم و می کنیم
 (حاجای ماه مبارک رمضان به این حدیثی دهد که در این ماه باید چگونه باشیم . اینک
 باید روزی بگیم ... هر مصلحی ولی در دعاها نه تنهایی و نه خداوند توفیق روزی را
 در این ماه به ما عطا کند نکات دیگری را هم می فرماید . این ماه عفو ماه روز عفو است ماه
 شب زنده داری هم هست . در دعاها هم فرماید خداوند توفیق شب زنده داری را هم به
 ما بدهد . و باید در دل شب با خدایک راز و نیاز داشته باشی . بوقت شب زنده داری پیش
 آنکه آنست که اشاره بر روز عبادت کند شب بعد از استراحت بدن و آنکه دیگر مصلحت
 روز را ندارد ، هوا لطیف است و اعصاب انسان کمی آرام است و آن هنگام
 روح راحت تر بر واز می کند . در این دعاها توفیق به شب زنده داری می کنند . رسول
 اکرم هنگامی که ماه مبارک رمضان می آمد دیگر بپوشی برای خواب می نمود نمی کرد
 می فرمود این شبها شبهای شب زنده داری است . انسان می تواند بپوشد
 کرده است در مقابل خوابهای نفسانی باید در شب راحت تر بر واز می کند
 یکی از نکات دیگری که در دعاها ماه مبارک رمضان آمده است این است که
 باید در ماه مبارک رمضان پیش از پیش قرآن تلاوت کنیم . این ماه طریقی است
 که در این ظرف قرآن نازل شده است . ~~در این ماه~~ در این ماه بجا قرآن
 ممکن است و بجا رمضان قرآن . در رمضان قرآن بهتر بالایی رود ،
 بیشتر در جهان می بینید . در روایات آمده که آنکه که در ماه مبارک
 رمضان می تواند تا شش خط قرآن داشته باشد علی در سایر ماهها

فرمودند بیدگی از ۳۰ صبح قرآن نگویند. ایشان در این ماه می بیند آیات الهی با او
همه هفت است. دست درگیری که در دعاها موج می زنند مأله مغفرت است در
دعاها به این گونه است که خدای تعالی مغفرت را در این ماه به ما عطا کند. گویا در
سایر ماهها نمی تواند خود را پاک کند مگر در رمضان. گویا تمام سال حول
محور رمضان می گردد و تمام رمضان حول محور شب قدر می گردد و اگر انسان بتواند
در شب قدر خود را پاک کند یقیناً اصلاح و آماده شده برای سال بعد تمام مقدرات
سال در شب قدر برای ایشان مستقیماً می شود. اینکه عده ای از اقول ماه خود را پاک
کنند و آماده می کنند برای آنست که گمراهات عبودیت را بشویند و جهت را برای خود آگاه
کنند. در این سال را می توانند در این ماه چیران کنند. چنین نیست که
فقط در شب قدر می توانند پاک شود بلکه از ابتدای ماه باید خود را آماده کنند.
همین آنست که از مجموعه ارحمه بدست می آید! ایشان هم باید روی داری هم شب
زنده دار و هم قرائت بخوانند و هم طلب مغفرت کنند. تمام این امور برای آنست
که انسان به قرب الهی نصیب او گردد، بتواند به جایی برسد که الله را در برابر
خود ببیند لذا مناسب است که بعضی پیرامون تقرب و قرب الهی معصوم
در محضر حق دانسته باشند. این ماه مناسب است که انسان بتواند اهل
محضر گردد.

آن الراحل الیک قریب المرافة دانک ... تمام مقصد ادیان الهی تترتب به درگاه اله است .
 مستملاً چنین مدعی باینکه خاص عقیدتی همراه است باینکه از بدو این عقیده با بدو بر طرف گردد
 تا چنین حقیقتی برای انسان بوجود نیاید . اگر ادیان الهی انسان ها را به سمت تترتب حق
 دعوت می کنند مقصد آنرا قریب الهی دانسته باید ارتباط ایشان با خدا را تبیین کنند و باید حقیقت
 ربوبی را تبیین کنند مستملاً احتیاج به مبانی زیادی دارد ولی انبیا الهی به این معنی عمل نکردند
 که باینکه عقاید را بعنوان امر استدلالی بگویند . بلکه آمدند که ایشان ~~آنچه~~ آنچه در درون
 خود دارند بگویند . می گویند تو در درون خود چنین داری چنین گوی که اگر نرسیدی
 آنکه گله کن . عده ای که به مقصد رسیدند بجهت آنکه دیگران حقیقت را ~~درین~~ درین
 می بینند و آنها می توانند تبیین کنند ایشان چگونه می توانند به حقیقت عالم نزدیک شوند
 عرفان ^{الله} انهم محضوسین باینکه در تترتب الهی الله دارند . اینها با عده اندو
 تبیین می کنند . اگر انسان کامل بیانی دارد این بیان در درون فاعل خود دارد این بیان
 چراغی را روشن می کند تا ایشان در هدایت آن چراغ به درون خود برسند . یکی از آن
 بیانها در دعای لبر فخره نکالی آمده : ان الراحل الیک قریب المرافة . امام بکار
 می فرماید بار الهی که بخواهد به سمت تترتب فاعله ای با تو نزدیک باشد
 می داند انهم محضوسین آن هنگام که با خدا صحبت می کنند به اندازه معرفت خود سخن
 می گویند و با افراد عادی به اندازه معرفت آن افراد سخن ~~می گویند~~ می گویند پس بهتر است
 فرمایند انهم و انبیا را باید در دعاهای خود کرد . ~~آنکس~~ آنکس که به سمت تترتب فاعله ای
 راسته باشد تترتب است . خدا یا تو آنقدر نزدیک که هیچ فاصله ای نیست فکر
 فاصله بلکه با تحقیقات خود که اگر یک لحظه از خود ~~بگذرد~~ بگذرد به دور رسیده است
 الله این حقیقت فاعلی را در درون دایره ولی یک ولی الله باید رسد فاعل را
 بگذرد چراغی را روشن کند . آنقدر تترتب کن که اگر یک آن بکنیم به فدا رسیدیم

از دل الله پرسیدند ما چه اندازه به خدا نزدیکیم؟ می فرماید به اندازه یک آه.

یک آه که می کشد به خدا رسیده است. در روایات آمده آه اسمی از اسماء الهی است آنکس که حسه دل است آن لحظه که آه می کشد در درون خود بعضی کلمات یا الله، آنکس که سوخته دل است از محبت گذشت است. امام می فرماید به اندازه یک آه از تو فاصله دارد. انا عند المسره قلوبهم. آنکس که دل سوخته و شکسته دارد خدا نزد اوست. آن هر بزرگواری هر لحظه می جی و می بلند است می جی و الله الله است. دلبر بر دل است. غمناک است باید از محبت خود بگذرد. آنکس که آه داشته باشد بیدار با خدا بسته است یا نه؟ در این کوی شکسته دل می خیزد و بس. همه ما این صحنه را تجربه کرده ایم. آن هنگام که حالت رکاب می دارد و در روی سوز دل خدای را می خوانیم از همه ما سوزی گذشتیم سخن را و حقیقتی را می خوانیم و آن خداست (چه بدانیم چه ندانیم خدای را می خوانیم که از اسألت عبارتی معنی فاجاتی قریب در آن هنگام دعا (عمل در یابی دل) که هیچ کس جز خود می صدای کسی را نمی شنود در آن لحظه می بیند کسی نمی شنود مگر خدا. اگر کسی کند او با خدا سر را و را نمی راند. اما سخن را می خود احساس می کند به حقیقتی نزدیک شده است. اگر کسی این را تجربه کرده اند و بیچاره قدامت فراموشی می کنند در هر حالات خدا در هر حالت و با همه هست و در آن لحظه که خدای را می خواند خدای قریب را می یابد و خدا به اسم قریب جلوه می کند. در آن حالت نصرتی که جز خود و خدای خود نمی بیند می بیند خدا به حدی به او نزدیک است که خدا در فرا خدای دل او حاضر است از اسألت عبارتی ... در اول دعا یافت قرب حق است. چنین انانی می توانند این حقیقت را بیابند آن الرطل الکلی. حتی در آن حال لبیک حق را هم می شنوند. اینکه در بعضی روایات آمده است کسی اگر خدا را به حقیقت بخواند در همان لحظه لبیک حق را می شنود و چون می داند در آن لحظه خدا صدای کسی را می شنود و به دعا یکی عمل می کند.

موضوع بحث: تقرب الی الله

حضرت سیدان جدین در دعای ابی حمزه ثمالی فرمودند: و ان الراحل الیک قریب المافیه ای خدا هر کس که بخواد به سمت تو کوچ کند و حرکت کند بسیار مسافت نزدیک را در جلودارد. بین محض راحل و تو فاصله ای نیست آنقدر نزدیک است که بین خدا و بنده ذره ای فاصله نیست. گفته شد اگر بنده یک لحظه سوز دل پیدا کند و آهی از درون بکشد با قدری سحر محو است. همین بنا با خدا کنیم و در بر حقیم ولی بنده گاهی غفلت می کند و با خدا ای ارتباط ندارد. این همه دستور را که کرده اند و فرموده اند به یاد بیا سید به این معناست که خدا با شماست شما هم در کنار حق باشید و غفلت از حق نکنید. هر چند ابتدا آن به زبان زنگاری گوید ولی آهسته آهسته این را به باطن دعوت می کند. زکریا حق همین است که بداند و بیاید که در محض حق است. آنهایی که دائم الله کردند به این معنی نیست که دائماً لبستان بچسبند؛ دست در کار است ولی با یاد همین که خدا را در کنار خود بیاورد تا اگر حق است. چگونگی انسان در خانه خود به یاد ببرد و عارف و فرزندان است همین گونه به یاد حق است قرآن کریم می فرماید شما از کسی که سبک به خانواد خود دارید با خدا داشته باشید یا از ذکر. جانب علاقه طباطبائی در رساله اولایه می فرماید تمام دین آمده است که انسان را که حق گردید باشد در جا است محض حق را در باید آن الراحل الیک. اگر خداوند سبحان از عارف بود ظاهر ظاهر می توانستیم در برابر او باشیم اینک فرموده اند در جایی که هست به یاد خدا بیا سیدان موقعی بخندارد که خداوند سبحان به فائز و یک باشد بلکه در دل ما حضور داشته باشد. همین بیان در قرآن که می آمده: هو معکم اریتم انما کنتم او با شما هر جا که باشد خدا با شماست این بیان معناست که قضا هم جا حاضر است در هر جایی نور حق هست. اینک فرموده اند روز قیامت آنهایی که اهل کارند حضرت می فرمودند که مرا بعضی از اوقات خود را از دست داده اند. می فهمند خدا با آنها بود و آنها بهره نبردند. هیچ حسرتی از این در قیامت بالاتر نیست. لذا قرآن کریم می فرماید ههنگام که اینرا ههنگام نجر به کریم شاکلای

در مورد دلچسپی عکس در آنجا با خدا حاجات می کنند گاهی در منزل و گاهی در مسیر حرکت
می بیند خدا با او است ماحول آن قدرت اقصای را ندارد آن لحظه خاص می بیند خدا
را در بر خود دارند. عده ای هر جا می روند می نسجند می گویند حقا حق جز این آید
نست که هو علم. نه اینست که ان در خانه یا در مسجد حالت خوشی به او دست دهد
و خدا را بباید بلکه هر جا که هستیم خدا با ما است. در حق اول عالم را بر کرده است
جز این نیست که الله نور السموات والارض ^{همه قرآن} و ما یباید نه تنها با شما که بلکه
از هر کجایی که شما در یکتریم. گاهی کنایه هم بالا تری رود: واعلموا ان الله یحول
بین الی و قلبه. قلب انسان تمام حقیقت انسان است ^{و معنی} (پس) بین انسان
و خدا خدا حائل است بعضی از بزرگان شریعت آید استفاده نکردند که در دل هر کس
ذره خدا وجود دارد. چنین حقیقتی می شود نور عالم الله نور السموات والارض
لذا قرآن می فرماید هیچ موجودی نیست که حق که آن نباشد. در آن لحظه دعا که خدا را
می خوانیم آیا بین خود و خدا حائلی می بینیم این نشان می دهد که آن الله بحول بین الی و
و قلبه. دل توی انسان را خدا بر کرده است. این می شود قرب الی لذا امام فرمود آن الی الی الی
الیک. در چهره خدا در دل انسان (فراقهای دل) حاضر است پس فاصله ای نیست جز غفلت
و صاف گم را که باید می گذریم باید از غفلت بگذرد. دل می شکند و سوز دل داشته باشد
تا به خدا برسد. بلکه هیچ حجابی و ممانعتی نیست جز خود انسان که اگر انسان خود نبیند
و به رب می بیند و با خدا می نیند. تمام دین این است که انسان بتواند بدون هیچ واسطه
با خدا یکی آید و برقرار کند. این چون غفلت را در خدا را نمی باید دین می آید آن غفلت را بر دارد
دین می گویم آدم فطرت را بخودا گم و غایب روی گم. لذا بزرگان فرمودند اگر ناله
را در دست کشید لا الله خودی می آید. باید این معبودها و اله های ساختگی را
کنار بزنیم تا اله حقیقی جلوه کند. والسلام

گفته شد که تمام زین العابدین و عواید آن احوال البدر قریب المسافه. تمام زین العابدین در دعای
 او جزئی است از عواید خدا می دانم آنکس که بخواهد پیوسته شود کدر راه کمی را باید طی کند و فاصله ای
 نیست آنقدر نزدیک است که باید آه می شود بفرموده رسید. گفته شد قرآن این قرب حق را تبیین
 می کند: هو حکم از این هم جلوتر افتاده و فرموده: خدا از رک کردن به شما... با زحم از این تری می کند
 و اخلصوا ان الله یعقل... قرب حق انسانها را چگونه باید تبیین کرد؟ که مقام عزیزی
 را بجا باشد و در عین حال در هم جا خوش را جلوه دهد؟ آیا قرب فانی است؟ در قرب
 فانی اگر چه چیز به هم نزدیک باشند جدا گشته صورت تمامش آنرا با هم است. ولی بدان
 معنی نیست که در همان جایی که لولی حاضر است وقتی هم در همان جا باشد. نزدیک گاهی
 این است که با هم تماس می گیرند آیا قرب معنوی هم چنین است؟ قرب حق به ایشان چنین
 است؟ یا همان جایی که انسان حاضر است خدا حاضر است. نور حق هست. اینکه خدا
 به آن نزدیک است (هو حکم، اقرب الیک) چه می شود گفت؟ واقع مطلب این
 است که قرب معنوی چنین نیست که تماس حاصل شود بیک در همان فراقی دل که نشان
 حاضر است نور حق هم حاضر است. در عین اینکه خداوند در عز خود مستغرق است
 در عین حال در دل هر موجودی حاضر است یعنی هیچ فاصله ای نیست بدون
 هیچ فاصله ای. این را چگونه می توان تصور کرد؟ برای این بزرگان که مکان روح و بدن
 را می زنند و گویند بدن دارایی کثرت خاصی است یک مرحله اش می شود دست و پا، چشم
 و روح همه جلای اعصاب) حاضر است در عین اینکه عز خود را دارد. احساس و ادراک
 آن روح است اما در هر همین انگشتان احساس می کند یعنی در همین مرحله که
 انگشت است روح حاضر است. در تمام شئون است ~~آن~~ در تمام
 مراحل بدنی او حاضر است اما به این معنی نیست که وجود جسم، دست،... بلکه با
 جسم است (هو حکم) زیرا که همین گونه حقیقت عالم با هم است و معنوی خود
 حاضر است. هیچ جایی نیست که خود باشد و حقیقت عالم در آن جلوه کند. چه بزرگان
 این را احاطه امر برتر بر امر فارونه دانند. قراک همیشه ما را تبیین می فرمایند
 آن را به کل یکی محیط، احاطه بانی نه علایی، شاهان به یکت پیام می رود
 می گویند من شرف و محیط به خانه ام این احاطه علایی است که در تمام تار و پود
 خانه است. ولی احاطه بانی این است که در تمام تار و پود بیت حاضر باشد. روح
 بر بدن احاطه بانی را دارد. در هر مرحله بدن حاضر است لذا می گویند من نوشتم

به راه رفتن و من دیدم. خداوند سبحان سبب به عالم چنین است در کار و پودحه اش
است و اعلیوا لله الله یقول... یعنی بین ایشان و ایشان خدا حائل است بخلو نه ای که
هیچ فاصله ای بین ایشان و خدا نیست پس این تماشای تماشای بیرونی نیست. این
است که بعضی از بزرگان گفته اند ظاهر جازیم خدا دیدیم. یعنی آن حقیقت قدس
کلی می را دیدیم. امیر (ع) فرمودند من ندیدم چیزی را مگر آنکه خدا را با او و در او
دیدیم. ای ایشان تو می توانی خدایت را ببینی، می توانی به لقاء حق برسی. خدا شاهد
همه اشیا است. می بیند ولی نمی راند خدا با آنخواست. در قرآن در سوره فصلت
آمده: سَنُرَاهُ أَتَنَافِثُ... خداوند آیات خود را در آیات واقعی
ارائه می کند تا همه بدانند که آنرا الحق. حق عالم خداست. در این آیه شریفه می فرماید
گناهی در بیرون مشاهده می کند، خدا می بیند و گناهی در درون می نگرند خدا می یابد.
در این آیه شریفه می فرماید هر جا را که نگاه می کنی آیت حق است. یعنی
است که از او می بینی دیگر می بینی. اینکم دل هر چیز است به این معنی است که از دور
بینی به آتش می بینی بلکه از آتش می بینی به آتش می جوی. بعد می فرماید اولم تکلف بربک
... که شاهد بعضی از بزرگان به معنی شاهد گرفته اند و علامه رفیع الله
می فرماید سیاق آیه بیرون لقای حق است لذا شاهد به معنی ~~مشهود~~
است (نه شاهد) یعنی همه جا خدا دید می شود. الا پانهم می سر به من لقاء بهم
عده ای در این که خدا را ببینند در آن مگو کنند. چرا که می فرمایند بدانند خدا بر هر چیز غنی
است از زبان آن آیه بدست می آید که احاطه حق لقاء خدا را تنبیه می کند.
چگونه آنجا در لقاء حق شک دارند؟

حضرت سیدنا جدید (ع) در مقامی ابوجهل را می فرماید: آن را حل و اکتد قریب الی الله بالاعمال آنکس
که بجای تو کوچ کرد بسیار و صاف گفتی را در پیش تو آمد و بین تو و آن شخص سفر کرده ای صله ای
نست. در این فراز شریف امام مجاهدی فرماید همه موجودات و انشا بخواه خداوند بلند و بلند
کمی بین آنها و خدا وجود دارد که هرگاه ایشان را از حقشن خود بدو آید به فدای رسد. گفته اند که
آیات قرآنی قرآن همین حقیقت را در چند مرحله بیان می فرماید: هوکم... - هو اقرب الیکم
و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه. گفته اند مترابست قرب الهی که در اقصای دل خدا
صورت دارد و جلوه می کند این که هر انسانی اگر دلش بکشد به فدای کسی رسیده است، مترابست
قرب الهی در این صراط خداست. هو کل شیء محیط. اینکه این صراط الهی را دارد و از او
تا رو پوده است و هدایت. این بیان را در جای دیگر آمده و مخصوص بدین گونه فرموده اند
را بی نمی جلوه و عالی فی رتو، خدا در عین نزدیکی غلو و بلندی از آن لوست و در عین
... بدین معنی که اگر گفته اند در آن هر موجودی صاف است بدان معنی نیست که
در آن حد محدود گردد بلکه مقام غنی را بر جا است. در عین قرب به همه موجودات است از
هم برتر است، و منزه از همه موجودات است. کسی که این صراط الهی را پیدا به خداوند
را مشاهده می کند چون قرآن گفته است: سجدات انکما من ضار الی صراط حق است.
در قدرت هر انسانی خدا خفته است. این مضمون در دین پیش از همه تأکید شده: اولاً
او به کما نزدیک است تا نیا به او نزدیک شود. این همه دستور که داده اند برای
اهل دعا باشد و اهل تضرع باشد، اهل نماز باشد همه اینها برای این است که آن
حقیقت را درون جلوه کند. کما انشای در این است تا بنده خدا گردد و خدا ببیند
این که به ما فرمودند در هر مسئلت کوچک و بزرگ به خدا رجوع کند و از او بطلب
برای آنست که به ما راه درون را یاد بدهند. نزدیکترین راه که به ما گفته است راه اول
است. لذا اولیاء الهی و انبیا آمدند که دست ایشان را بگیرند و آنها را از خواب
خفتل بیدار کنند و به این کثر معنی درون برسانند. لذا گفته اند خدا بطبیعی چون
معنی از خدا می طلبد یا حقیقت عالمی نمی بیند و فدای طلبیده همه خداست. حاجانه
است. معنی است که آن با خدا اینست که این ما که اندک است
و از خدا نخواستیم (چون نتیجه اش را که هندست یعنی با خداست) بزرگ است. اگر
در دین تأکید روی دعا شده است برای این است. در دین به دعا گفته اند

ز کرم اهل نجوای با خدا باشید. ذکر بدان معنی است که این از کارهای عادی
خویش بردارین آنکه به درس، تجارت، مشغولات با خداست، ز اگر حق آنست
که باندانما با خداست. می دانند در بر صفتی قرار گرفته اند که هرگز از او جدا
نشدند. قرآن می خوانند آنکه عذای در خواب و در روز به یاد خدا هستند به این
معناست. هر کاری حقی دارد عوی در ذکر صدی نگفته اند. هر چه حقی قوه
ز که بگویند به این معناست که دائماً با خدا باشند چنین انانی اخلاق و اعمال او
تصدی می شود وقتی در بیرون یا بدگای خدا آمده ای را در خدا را می یابد (مقام
ز اگر حق است) در خلوت خود هم همین دستوری که دارند شما اهل نماز باشید
چون المصلی بنا به رتبه، نجوی آن سخن از تکرر یکی است (سخن در گوشه)
در مورد حضرت موسی آمده قرباناه نجیباً به حالتی که در حالیکه با نماز صورت
فجری سخن می گفت. به حقی انانی می تواند تکرر یک شود که بپایان آید در آنکه نجوی
را در صفت نماز این است که انسان بتواند با خدا یکی مناجات کند یعنی بتواند
با خدا یکی به حقی تکرر یک که در آنکه آهسته سخن بگوید. به این معنی است که در مقام
آهسته سخن بگوید. بکنش نماز گزار هنگام نماز دارد با خدا یکی نجوی می کند این صفت
یعنی سر زده به آن کثر حقی و کثرت در عین. خداوند سبحان بر همه عظیم است و در
نار بود هر عیش نور خدا جلوه کرده که از این نور الهی بهره ببرید. بکنش نماز گزار
می خواهد به این نور برسد. ابتدائی فواید خدا تکرر یک است. لذا دعا کنید
ابتدای فواید من قریب بعد می گوید شما که برب و بر دل داشته باشید تا به خدا
برسید. خدای فواید این گنج گنج که در تمام دین سعیدی این است که انسان
خدا را در بر خود بیاید. هیچ حاصله ای بین سخن مصلی با خدا یکی وجود ندارد هر چند
گفتند چهره بدن به سمت خانه خدا باشد. لکن چهره دل به سمت (خود) خدا
باشد. آنکه کعبه بعنوان مرکز جعل شده این مرکز برای بودهای شماست
نه این که خدا فقط در آنجا باشد. با چهره دل خود را به سمت حقیقت عالم کنید تا
نور حق را بیابید.

⑥ قسم رمضان (علیه السلام) بسم الله الرحمن الرحيم محمد اکرم کل موضوع: تقرب الی الله

حضرت سیدنا حسن فرمودند: آن اکرام الی الله قریب المافه. خدا را هر کس که بفرزند به سمت توبه یا بدین
هیچ ماحصلی نیابد. گفته در قرآن کریم همین و عارفان آمده است که خدا را به هر چه عبادات تراک است. بهر چه
در نهایت می تواند بود حق دل هر موجودی را بر کرده است و گفته شد ایستاد خداوند سبحان در هر جا حاضر است
بر اساس ارفاق و بعدی حق است که در هر استیاء با هر استیاء و قبل و بعد آنهاست. گفته شد این را
تا من گفته ارتباط حضور ایشان با خداست. چون خدا با هر موجودی هست لذای خود را با او ارتباط
بمقرر کرده و او را در درون دل دیده. چون خدا را هر چه موجودات به آن نزدیک تر است
است و با خدا این ارتباط مستقیم برقرار می کند و دیده آمده تا آن حقیقت را شکوفا کند. آن
حقیقتی که در درون اوست برای او افصح گردد و آن حقیقت درونی یعنی خداوند سبحان را در دل
تجربیه باید. دعاها این که به عارفان داده اند برای این ارتباط مستقیم است. عارفان می فرمایند
ای همین است یعنی خدا را در برابر خود بیاوریم الحاصل این می ریم. اگر دیگر امور مطرح می شود: افلا
یا انسان ای اعمال صالح مورد نظر نیست همه حق است و مقدمه برای چنین حقیقتی. برای
این است که همه به جای برسند که متقیان با خدا می خود شعور داشته باشند این می شود
عبادت احرار. عبادت آنهاست است که بالاترین آن عبادت احرار است. که خدا را عبادت
پرستی می بیند و او را می پرستد. از چنین حقیقتی به عنوان سبب سوزی یاد می کنند در مقام
سبب سوزی گاهی ~~می~~ می فرماید عالم بدست ملائکه تدبیر می شود این عالم برای خود را می دارد
با او باید ابرار بر روی زمینهای مشکین و ابرار را در زمین شک را بگردد
این مرحله سبب سوزی است که قرآن مدینه بر آن صحه می گذارند که عالم بر اساس
مقام خاص تدبیر می گردد. در آن رتبه خداست که در هر که سبب سوزی است که در هر
جای جهان یا در مرغ هر شکاری مشاهده کنید دیگر غیر از تدبیرات امر و سبب و ملائکه
نیست. در هنگام دی و صلابه در آن هنگام می گویند صبحی از ملائکه نظاره می فقط
در خدا بخواهد. یعنی همه آنها را بعنوان جنود الهی یاد کن و استعالی به آن نه و فقط
خدا را بین. آن هنگام که می فرماید اذ اسألك عبادی. ای رسول خاتم صلاهی که از تو
در مورد این سؤال می کنند من تحریم. باید سیاق عبارت اینطور باشد اقل ثانوی قریب
عوی بزرگان فرمودند که در مقام سبب سوزی است فرمود عارفان قریب

تو بگوهر چند او واسعه و حقیقت است وی در این مقام نباید و سخط جلوه گر شود و فقط باید
صفت عالم جلوه کند. چون خدا در دل هر انبی عاقل است دیگر واسطه نیست.
دین خواه سبب معرفی کند. فقط خداوند سجاد را بگریختن بنی مکرّم هم در این مقام ملاحظه
می کرد از انچه و نبی عیسی و عیسی نوری یا حق کسند. در مقامات شعبانیه آمده: اللهم
لی کمال الاقطاع و کمال... حتی تحرق اعضاء القلوب حجب النور. انچه معصومین این دی را به هر
یا دهند که عیسی را کسند خدا کمال الاقطاع را به ما بدو. تعلّق به هم چیز را از آنها بگیر. آن نجات
آنقطاع نصیب ما گردد که در کمال عالم جلوه گر شود و در حق از حجابهای نوری
هم بگذریم خاتم نبیین، انچه معصومین نبیین. انچه معصومین باب الله هستند (قولی باشد)
الله دیده شود. باید برای انچه استقلال قائل شد. چرا باید از این حجابهای نوری بگذریم.
تا بجای برسائیم که فراتر نماند و روح ما در فضایی بیگانه وجودت سیر کند. از این
حقیقت به عنوان وجه الله و وجه خاص تعبیر کردند. یعنی آن که از یک فی که هیچ فاصله ای
بین او و خدا نیست وجه خاص است دیگر غیر یکی نبیند و در دین آمده
حقیقتی را شگوه ما کند. به ما گفته اند که زیاده ای خود بجوی را شگوه ما کند
تا این حقیقت یابد. ظاهر عمل را انعام می دهد تا به دردی از درهای بهشت ذات
بر او باز شود. در حق او را فراتر که یک لحظه با خدا نیست بنشیند. رسول فایم
به او در فرماید: انک عاصت فی الصلوة... یفتح له: هرگاه در صلاتی داری گوید
در خداوند سجاد راه کوپی و کسی که زیاده گوید در خدا بگوید برای او آن در باز شود و معنی این
عبارت ظاهر عادت است رسول فایم فی فرمایند ما یوسس شرکی که کفر از این یار این در را
گویند است بالا فرود باز شود. دین می فواید بالا فرود این در باز شود و سبب سوز
برای کوی خود و خدا را که همه می کند. از نجات

در هر مکان است او تعجب کرد و او با اراده آوردی به سحر خود می رسید .
مولوی می گوید همه از عرفا تقلید کنند به کار هر نماز بخوانند به تقلید از انبیا و انبیاء (ع) کمتر
محقق نمی هم پیدا شود . بارها که این عمل تقلیدی تکرار گردد رکعت ها و حتی که نصیب
انبیاء و نصیب آن ها گردد . عید خدا یکبار جلوه کند . هائی که اینک دیدند و مشاهده
کند . رسول به ابوذر فرمود ایک عادت فی الصلوة . ای ابوذر عادت کن در نماز
داری در نماز خدا را می بینی و کسی که زیاد بر دین بگوید آن در بر وی باز نمی شود . یعنی عبادت اهل
قبله و طاعت و ذکر با سنگ عید بگوید و بر وی تو باز شود . در نماز خدا بسته نیست تو بسته ای
معنی ندارد که زیاد در نماز بخواند و در نماز نگیرد . و خدا این را مشاهده کند اینک گفتند المصلی
نیاجی آیه (براه ایحیات) یا قد ایسبح بحمده . اینک گفتند بهترین حال سجود است و از کار
و اورادی دانسته باشند همه برای ممکن آن مقام ربوبی است الصلوة قربان گویا مؤمن .
اگر اهل حال باشد هنگامی که به سجده هر روز بهترین لذت را می برد که بالاترین لذت است که
آن با خدا این بنده بدین آمد این وجه خاص را چگونه کند . بزرگی فرمود نماز مثل
عبودیت خاتم است یعنی رسول خاتم خدا را می بیند و گوید الله اکبر حمد می فرماید دوباره
آن مقام را می بیند می تواند تحمل کند به رکوع می رود . . . دین خاتم خواسته است بهترین شکل
عبودیت را برای ما هر چه آورد . لذا به ابوذر فرمود تواضع مع شری . بالاخره با خدا است
می نشینی و او را می بینی اگر یکبار و دوبار نشد دروغ نمی شود . أن الراضی لیکل قریب المیافه

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند: **أَنْ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 در دعای ابو حمزه می فرماید: **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 نیست. آنقدر نزدیک که هر کس که به سمت تو کوچ کند بافت نمی در پیشت دارد. **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 از خدا پیر کرده. هر کس که به شما نگاه کند در روز خود سر بلند نور خدا را می بیند و این می خواهد انبیا را
 به این ارتباط مستقیم دعوت کند. **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 با این که قرآن فرموده: **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 (در ادامه) **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 و بندگانت تو را نمی بیند بخاطر اعمال آنهاست. اعمال و گناهان بنده را در حجاب قرار داده
 است. حرفهای زشت، نیتهای بد و... در دل می نشیند و دل عباد را میبرد. حجاب دل
 می شود و دیگر فراریده نمی شود. هر کس هم که بخواد به سمت خدا برود و بر اوستی خدا را می بیند
 اینکه نمی بیند بخاطر اعمال بد آنهاست. دل ابتدا از رنگارنگی عبادت دارد و بوی آهسته آهسته دل
 را با اعمال بد به میان سیاه می کشد. امام می فرماید: **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 بندگانت موجب حجاب آنهاست. اگر آنها دل را پاک نگذارند، فکر گناهان بگذرد و...
 تو را می بیند جان باز می دهد و ندارد و بوی عبادت بدست نه... قرآن کریم همین فرمایش را
 در آیه ای بیان فرموده: **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 دل را سیاه کرده اند عبادی روی روی دل نشسته است چون سیاه شده و رنگارنگی
 خدا را نمی بیند. **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 معنی ندارد آن غیبت کند، غضب را غیبت بانه نیت بد نکند و آنگاه بگوید من می خواهم
 آن ارتباط مستقیم را برقرار کنم. چون اینها روی روی دل می نشیند، قرآن می خواهد بگوید
 ای انسان آنچه که می کنی اولاً بر دل می نشیند تا بیا کب توست که بر دل می نشیند
 اینها به بیان قرآن کب است (کب دل) چنین شخصی با **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 برای خود هیچکاری حاصل کرده که این کب بر دلش می نشیند، ظاهر عمل از بین می رود
 ولی با **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 جان او سیاه می گردد لذا نمی تواند خدا را ببیند. آینه دل اگر بخواهد خدا را جلوه دهد
 باید از عبادت دل برگرد. توبه کند و بگوید: **فَإِنَّكَ تَرَى الْبَاطِلَ بِكَ قَرِيبًا لَا تَحْجِبُكَ إِلَّا...** - امام
 در همه اینها که توفیق را دارد که از درون آن بگذرد آهی که همه گناهان را بتواند
 اینکه دستور اربابین یا بیشتر می دهند برای همین است که دل آماده شود

و از آن بود که هابدر آید و نسبت به کائنات و حرم بکر دنیا جمال را بر او ببیند. ~~آنکه~~
امام صادق (ع) همین فرمایشی قرآن کریم را بپایان زیبای مطمح فرمودند: دل و قلب
ابتداءً پاک است چون یک صفحه کاغذ سفید که تمامش سفید است. هر گاه
که من لکه سیاه می بینم که روی دل می نشیند و سیاهی دل می گردد، این برگ سفید
سیاه می گردد. اگر توبه نکند و پشیمان نشود این سیاهی بر طرف می گردد ولی اگر ادامه
دهد آهسته آهسته تمام دل سیاه می گردد و در چنین انسانی روی خیر و سعادت را
نمی بیند. امام صادق (ع) می فرماید هر خطایی که می کنی بدان لکه سیاهی است روی
دل. اگر دل سفید باشد و سراسر ظاهر باشد یقیناً خدا را می بیند لذا امام هجادی فرماید
تو از بندگانش در حجاب نیستی اعمال بد آنها موجب حجاب آنهاست. هر قرآنی که می خوانی
... تنها راهی که است که دارد این است که توبه کنی با خدا و اهل بی نامی باشد
به حقیقت بگوید آمدم. اگر کسی دل خسته می شود از این همه گناهانی که انجام داد است
و آه می زند ممکن هست او را نجات دهد. قرآن می خواند و سعی می کند که توبه کند
که با سیئات می جنگد. بی تکرم فرمودند از هیچ وجه جوشانی است که هر کس
یک بار (روزری) خود را در آن شست و شوی دهد. کسب و دل
و شستنی

بسم الله الرحمن الرحيم. جلّه نهم. (هم) بمشاوره سجده التوبه

ایام زین العابدین (ع) در دعای سحر می فرماید: اِنَّكَ قَرِيبٌ اِلَيْهِ وَ اَنْتَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ ... خدایا آنکس که بخواهد به سوی تو بیاید یا تو با او کارهای ندارد گفتیم که قرآن کرم می فرماید خداوند به همه موجودات نزدیک است بلکه در دل هر انسانی حاضر است هیچ کس خدا را نمی نداند و همه از این نعمت برخوردارند و راهی می توانست یافت که ارتباط مستقیم برقرار باشد. همین که با خود خلوت کنی خدا می خرد و راهی یابند. آن گونه که قرآن می فرماید باید خدا در دل هر ذره ای حضور داشته باشد و بی چاره می شود که بیادای از این نعمت محروم گردی و نعمت بیدار حق مستقیم می گویند امام می فرماید خدایا تو به همه نزدیک هستی و هیچ کس خدا را نمی نداند و می فرماید ایمان بدانها محاب و ایمان شده است و ~~تو را نمی بیند~~ بندگانی که با ایمان درشت درون خود را سیاه کردند و سیاه

می توانست خدای خود را ببیند کلاً به ران ... لمجدوبون خداوند در حجاب نیست و با همه موجودات حاضر است. هرگز پوشیده نیست ولی آنهایی که با ایمان بدو را از میسر و اصلی بدر بردند این ایمان زنگار دلشان شده است و از هم می پوشند و اینهم لمجدوبون اگر می بیند خدا در محضه دل حاضر نیست نشانه نقص در نفس است. اگر می بیند که خدا با قاضیت و عا و او را نمی بیند بطلان ایمانی است که در دل قاضیت و صفای دل را برده است این ایمان زنگار همه کس و تحصیل دل است. در حضرت قرآنی هر کس که در تحصیل اشعاع می دهد کسب دل است. دل آن عمل را تحصیل می کند ظاهر عمل می رود و بی باطن عمل در دل می نشیند آنکس که ناسر می گوید و ظاهر عمل را کسب می برد و این از سر می رود و بی باطن عمل در دل می نشیند. آنکس که اتفاقاً می کند ظاهر عمل می رود و بی باطن عمل در جهان می نشیند. قرآن می فرماید هر کس هر کاری که می کند کسب دل او است. اگر کسی عمل را بداند اشعاع دهد آن عمل در دل جا بگیرد و شود و می شود بلکه اجاره او. آنکس که گناه می کند گناه در دل می نشیند و کسب در دنیای او می گردد. ~~آنکس~~ می شود و مار و عقرب او در جهان او تار و پود و می شود تار و پود قبر او. و می شود روحش در دنیای او و روحش در قبر او. این دل در روز قیامت آنگاه می شود یوم تبلی الراضی می شود بدن بزرگ و قیامت می آید آنکس که گناه می کند باید آنکس بپزند تا این گناه از او پاک گردد. حقیقت حقیقت حقیقت پاک کشته است. آنکس که به حقیقت عمل بد اشعاع داده است که تمام حقیقت دل او را فرا گرفته است و اینهم برای او پاک کشته است بلکه خالده است بی کسب سینه آنکس که در دنیای او می نشیند و بی تمام جان او را فرا گیرد که در دنیای او

دل سیاه گردد و اولنگ اعیان با هم فیهما فالدون چون صفت سیاه می شود چنانچه
چنین است در چنین است برای همیشه چون تمام جان او سیاه کرده است. قرآن کریم
می فرماید ای ایمان بد دل رنگارنگ دل است کلا بکل ران ... آنچه که کتب کرده اند آن
کتاب ها رنگارنگ می شود و هرگز نمی تواند ضرایب را ببیند و ~~و~~ و آن را اصل
و لیک ... ولی اگر تو دیده نمی شوی بخاطر آنست که اعمال بد بندگان پرده دل شده است
که نمی تواند تور ببیند پیغمبر فرمود لولا لکتری فی کلامکم و تعریف فی قلوبکم ...
هر آینه هر آنچه که من گریه می و می شنیدم و می دیدم ... تمام مشکل قلب است. دل
حرم الهی است خدا با پدر دل با خدا ~~صلی~~ ممکن می حرم الله ... با کتاها
دل را سیاه نکن که گاهی به قدری می رسد آن روی سعادت نمی بیند دستور توبه
را برای آن را اند که آه و توبه و اشک دل سیاه را پاک می کند. هنگامی که انسان
تضرع دارد می یابد که دنیا و گناه حقد رخنه گشته است. ولی همیشه برای انسان
حال دست نمی دهد گناهی یک آه تمام گناه را می ریزد و پاک می کند. خدا هم رنج الهی
است به شرطی که انسان به حقیقت به کمت خدا می رود. دین رنگ را باید از دل انداخت و دو
چاره اشک و ناله است. آنقدری که اشک می تواند گناه را ~~هزار~~ بریزد در حین
دیگر می تواند. در فواسته اند سبای رهمن ناله و اشک دانسته باشد. بیکان
دل را پاک کرده ایم و می بینیم هیچ نوری در دل نیست و یک ضربه حقیقت نمی توانیم ببینیم
سبای رهمن این توفیق را دارد که انسان خود را پاک کند بیک آه رهمن یک
سال است که را پاک می کند. و منتهی

بسم الله الرحمن الرحيم . جلله دهم ، يار دهم رمضان مسجد الرسول

حضرت سيدان جددين در دعای کرم فرماید آن الراضی الذی یقرب المسافة و انک لا تصعب کسی از
مائلی که دین خاتم پیش ازهم روی آن تا کیده کرده تقرب به درگاه اله است . اینکه اشای به حدی برده
تردیکه خود که بتواند بدایع عالم را در کون کند . مستجاب الدعوه گردد . به طای برسد که به نهایت
معرفت الهی که به لای ان مقدور است برسد . لذا اولین تعلیم دینی این است که خدا به هر
تردیکه است و خدا به هر موجودی نزدیک است . ~~و گفته شد~~ گفته شد که قرآن کریم من فرماید خدا به
حدی به لای تردیکه است که دل او را نور خدا پذیر کرده و ایستاده بزرگترین نعمتی است که به لای
داده اند . در قرآن کریم آمده است ثم لتسألن يومئذ عن النعم در بهان پس از از نعم
می پرسند می گویند نعمت را چه کرده ای . در این آیه شریفه نعمت بصورت مطلق آمده است
نعمته نعمت دنیوی را چه کردی بلکه می گویند نعمت را چه کرده ای ؟ نعمت را چه کرده ای ؟ علامه
طباطبائی می فرماید نعمت را این آیه که بصورت مطلق آمده نعمت ولایت الهی است .
اینکه لای با خدایش ارتباط مستقیم دارد . می تواند خدایش را مشاهده کند با او مجلس گردد
و از انش با خدا بهر بگرد چو لای با خدایش هیچ فاصله ای ندارد در مقام ولایت
الهی و مستحق حق احدی را فاصله مده و خدایت را بهر روز و هر یک است می پرسند
این نعمت ارتباط مستقیمی که می توانستی با خدایت داشته باشی چه کرده ای ؟ آیا به غفلت
به سر برده ای یا اهل ذکر بوده ای . در روز قیامت از نعمتهای عبادی نمی پرسند . ولی آن
نعمت عظیم اولین سوالی است که از ان می پرسند . نعمت هفتاد و شصتی با خدا را چه کرده ای
در بعضی روایات آمده : اولین سوالی که از ان می پرسند نماز است که اگر نماز
قبول درگاه حق باشد دیگر اعمال او نیز قبول می گردد و اگر نه این بها و همین نعمت
ولایت است . هنگام نماز ان به یاد خدای افتد با خدایش ارتباط مستقیم برقرار می کند
و نیوی دارد . چندان بار به دربارگاه الهی رسیدی ؟ چقدر خداوند جهان را در بر خود
یا گفته ای ؟ ~~و گفته شد~~ این نعمت ولایت و ارتباط مستقیم با خدا در نماز معجز می آید
بعضی از بزرگان می گفتند حیف که رکوع هر سجده از دست فارقت آن

در تباط مستقیمی که می کند با خدا برقرار گردانده ایم. آنکس که با دل شکسته خدا را می خواند
از این نعمت بر خود دلیر است. حال که شخص شد بزرگتر به نعمت همین ولایت الهی است
اگر انانی با گناهانی که می کند از این نعمت بر خود دار گردد، اینها این نعمت را ابراف
کرده اند و قرآن گاهی هم فرماید کَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا کَیْ لَا تَمُوتُوا بِمِیسْرٍ
نعمتهای دنیوی سخن می گوید گاهی هم سخن از ابراف بر جان است. کسی که نعمت
ولایت را در از نعمت ولایت بر خود دار نیست، دلی با گناهان سیاه است، چنین
شخص بر خود ابراف کرده است. کسی که با گناه دل را از مسیر مستقیم گرفته او هم
ابراف کار است. دلی که نعمت ولایت را از دست دهد کسی که گناه کند چنین شخص
آتش ابراف کرده کرده عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم... سیاهی آیه بگویند
که باید بفرااید ای کجی که گناه کرده اید یا یوس باشد در حلی می و فاید الهی
کافی که ابراف کرده اید بی جان خود. بعضی کسی که گناه کرده جان خود را ابراف
کرده است. آنکس که گناه می کند چنین شخصی هرگز خدا را نمی بیند. آن دلی خدا را
کسی که با خدا هر باشد. امام صادق می فرماید آنکس که گناه می کند گویا لکه سیاهی روی
صفحه سفیدی می کشد. تا جایی که دیگر سر این صفحه سفید را می گیرند آنکه لحظه دیگری
خیر در این دل نیست و خدا در آن جای ندارد. نعمت ولایت را از دست دهد
بر جان خود ابراف می کند می شود مُسْرِف. ای کانی که گناه می کند بر جان خود
ابراف می کند گاهی گناه می کند رنگ در این است که گناه می کند را آباد کند. ولی قوای
می گوید این رنگ کسی است که به فکر آخرت باشد. جهنم چیزی نیست عکس دوری اثر است
حق و دوری از خداوند. آنکس که در دل سجای و صفات خدا قلم کند در آخرت خدا می بیند
آنکس که گناه می کند جهنم را می بیند. پس اگر دین دستور ولایت می دهد برای آن است که این
نعمت را بیاید که در هر درجه عظمی بهجت با ریایم. اما می تواند غیبه های دل را عباد و می کند

در جواب آنکه گفته اند که هر آنکه در این دنیا غیب است و هیچ حائلی نیست که او را از غیب
گنجشکهای هم باشد بطور حدیثی بر کرد و توبه کند، دل شکسته داشته باشد، یا فدا هیچ قرینه
آنچه که از جمیع توفیق اسلامی بر او آید این است که خدا را با بیداری خدا را در عالمی پیدا کند بلکه در همه جا
حاضر است و همه است و نور حق در همه جلوه دارد، چنین حقیقی زمینی می شود که آن را بتواند
خدا را با خود کند، انبیا و اولیای الهی خدا را می بیند در این سینه ها که علی مرتضی فرمود
این خدا را با بینم پس منم نمی گفتم، در قرآن کریم آنرا آن گفتمی خبر می دهد که خدا را اندر
ولی ایمان به خدا دارند، چنین است گفتمی ایمان به غیب دارند در این خدا که از آنجا و کسید
است، علم و یقین دارند، این یقین غیر از یقینی است که اولیای الهی دارند، علی که خدا را
می نماید دیگر آنجا صحبت از ایمان به غیب نیست، ایمان به یک حقیقی است که همه جا
جلوه کرده، قرآن کریم آنجا می راند از طریق غیب ایمان دارند راستی می گذارد و دل بالا
از این آنجا است که آنرا بتواند خدا را ببیند، از خدا ظاهر و خدا را می بیند تا
کشفی علم یقین دارد و خدا را ندیده و گاهی علم یقین و کسید بالا تر حق یقین آنرا
انسانی خبر از غیب دانسته باشد بدو نیستند مطلع از او می گویند علم یقین
دارد، ولی با چشم خود ندیده است، گاهی هم است که کفر است بر وجه جهان
واقع را دیده است می گوید من با چشم خود ندیده ام از این موصوفه یقینی به علم یقین می گوید
که با چشم دیده است، انبیا و اولیای الهی خدا را می بیند ایمان به غیب دارند از طریق انبیا و اولیای الهی دارند آنجا می
که از دنیا گذشته در حرم دلشان با کلام آورده نیست چنین است گفتمی برای خدا را مشاهده
ی کنند، در دعای عرفه آمده: اَلْیَکونُ لِفِکرِکَ مِنَ الظُّهورِ مَالِیسٌ...
اُمّه معصومین در آنجا می که با خدا می دارند آنجا حرف می گویند خود را می زیستند حضرت سید الشهدا
در دعای عرفه می فرماید: فدا یا آبا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست تا آنجا برای
تو مظهر باشد و در دنیا تو بیخانه و در قضا بیستی تا در گران ~~موصوفه~~ موصوف ظاهر
تو گردند، مبنی غیب حتی کفاح ایلی دلیل، ولی عده ای که خدا را ندیده اند از طریق
استدلال می بیند ایمان به غیب، تو بیخانه بنوده ای تا... مبنی بعد
حق جلوه دارد، تو در بنوده ای که از طریق آنرا می بیند موصوفه معصومین
لا تراک... کور است آنکه چشم و دلی که تو را نمی بیند در این فراز نورانی حضرت

می خواهد بگوید خدا در دل هر انسانی حاضر است. امام حسین در این فراموشی هر کس
خدا را می بخشد و این پرستش. حضرت صفیة عیبه... در بیان است آن بنده ای که در حق
تو نصیبی ندارد. گاهی آن به اندازه یک شربت مختلف خدا را علاقه دارد. گاهی احترام به
یک مؤمن می کند برای اینکه او را که خداست. خدا در دل او جلوه کرده است. ~~و~~
همین مقدار محترم از محبت، محبت خداست. گاهی این هزار دارد که صقیلاً خدا را بریزد
و عایشه گوید که در این برای آنکه می میری نیست. امام می فرماید حضرت صفیة... آنکه در حق
خدا در دل ندارد زیرا که کار است. در این فراموشی که در حضرت سید الشهدا نقل شد که می فرماید
که آنها فکری نه فدایی را می پرستند آن علم الباقین است عین الباقین است بلکه حق الباقین
است. چنین سخنی از امام معصوم می آید که در هر که حقیقت تصدیقیت، و این که در
قرآن آمده حق قدر خدا را بجا آورید آن حق قدر بحر حق معصوم است. بگوید خدا را
تو غایب نبود. ای که بفرماید از طریق استدلال به تو برسم. هو الله اول والا فورا. تیری
که فرموده است لوفقطه فقط الظاهر است. و در حقیقت آشکار است. هو الظاهر. اگر
مشکلی است در جهان فرماید که فرمود محبت عین... آن که کور است نه آنکه خدا ظاهر
نبا شد. آن غیبی روی دل نهاده است و آن باعث می شود که خدا دیده نگردد. نشسته
هیچ حائلی میان او و خدا نیست. حائلی بظواهر لایها و صاست. آن ناشی و تعلل به
دنیا همه رنگارنگ می شود. و لذا حضرت می فرماید محبت عین لا را که است

گفتہ شد کہ در وقت اسلام خدای جدای از خلق معنی ندادند، بلکه به رقص قرآن خداوند سبحان در هر
 ذره ای خود را جلوه داده است هیچ موجودی نیست که درون او را نور حق پر نکند و توبه تعبیر قرآن کریم
 و اعلموا ان الله... اینک بین است و قلب را خدا پر کرده، چنین حقیقتی در قرآن بعنوان خدای
 قریب موعظه کرده که به هم بلندتان تر کند است آنهم قرب معنوی که در تار و پود هر مسیحی حاضر
 است، چنین حقیقتی ما را به ما لہ دیگری کہ محضر حق است دعوت می کند کہ عالم محضر حق است
 هر جای عالم کہ باشیم خدا را آنجا حاضر است، رعد گشته بیانی از لغام صبح روح گفته شد؛
 اُنکون نور کون الفلکون... حتی کون... آیا خیر فدا ظهوری را رد کند برای خدا آن نور نیست
 و آن غیر خدا موجب ظهور حق گردد؟ متی غبت... کی غایب شد، ای تا با دلیل و استدلال
 تو را اثبات کنند متی بعدت... کی تو دور بوده ای کہ از طریق آنکه ربه تویی یوم؟ خدا یا
 تو حقیقت ظاهری هستی کہ نور سموات و ارضی... در هر جا جلوه دار هستی، کی به اینجای
 برسد کہ محضر حق تو را می گیرد کہ بعد از خدا در برابر او است و با او است، مگر چه بزرگان
 خود را در تو گویند؟ نور محضر حق است محضر رقیق و دیگری محضر اساس و اصلی کہ در حق خواه
 انان را از محضر رقیق به محضر اساسی برسانند، بزرگان را نیز این محضر بنام کائنات و آن
 یا دنی کنند، گاهی انان خدا را نمی بیند ولی می داند نور محضر حق است و خدا را می بیند، این
 کائنات است، شاید برای ما این اتفاق افتاده باشد کہ اگر کوچه ای بگذریم احساس کنیم کمی
 ما را می بیند ولی ما او را نمی بیند، اگر چنین باشد که ای رسول حق برای انسان پیدا شده
 و خود کائنات، آنجایی کہ خداوند سبحان را نمی بیند ولی ایمان به او دارد آنرا اعتقاد دارد
 در دلش رسوخ کرده باشد خدا را که را می بیند اولین تارکی کہ شروع می کند
 این است کہ خدا را به این مرتبه برساند، روزی رسول قائم (ص) بر همراه (ص) بیاید و در
 در منطقه ای عبور می کردند در آن منطقه شخصی به چوپانی گوشتداران بیت المال مشغول
 بود، این شخص عادت داشت در بیابان روستایی که دیگران حضور ندارند لباسهای را
 بدین آموزد و اتفاقاً رسول الله از آن عبور کرد و چوپان به سرعت لباسها را در پیش
 اصبیاب به حضرت اطلاع دادند پس شخص چوپان گوشتداران بیت المال است حضرت
 فرمود او را از این منصب عزل کنید، اصبیاب کہ مسووم کہ حضرت به خاطر آن
 صحنه او را عزل کردند گفتند ای رسول خدا کسی او را نمی دید ولی همین کہ ما را دید
 لباسی را پوشید حضرت فرمود آیا خداوند سبحان هم او را نمی بیند، خدا را فلان بگوید
 این فکر را می کرد کہ در محضر خداوند سبحان روایت، بسیاری از امور حرام نیست
 ولی این ترغیب می کند، این و فایده می رساند کہ ایشان خود را در محضر خدا ببینند

این یک مقام که محضر گاه است. گاهی آن به این مرحله ترقی می کند و نفوذ
ولایت ربیبی می گردد. در آن لحظه که خدا را از بر خود می یابد چنین مرحله
می شود مرحله آن. این محضر محضر حقیقی است. این به این محضر لغت می کند
گاهی اسم رقیب هوا را به رخ می گذارد گاهی می گوید هر حکم در هر صورت می خواهد به این محضر
برساند. بر رکنی بهره ای که از آن آیات هست این است که آن به موقعی می
تابد محضر آن بر سر خود را واقعاً در برابر خدا ببیند. اگر در جمله نشسته ایم که عالم ربانی
هست ما را به به بدگوی نمی گفتم. آنکس که به محضر حق می رسد بیای از امور را
حرام می داند. هر چه را بخواهی کند و... در مورد یکی از بزرگان موصوفه گفته اند که او
هنگامی که محضر حق او را گرفته است در آن لحظه بر سر سفره نشسته است می بیند می تواند
دست به غذا دراز کند. چنین مدت می تواند بر سر سفره بنشیند ^{محضر خود را}
گاهی حال می افتد دست می دهد بر سر سفره می نشیند می گوید سر سفره خدا نشسته ام
اللهم لك صمت (موقع افطار) آنجا می که به این مقام نرسیده به یقین تقلید از اولیای الهی
کنند و بگویند اللهم لك صمت... ^{دعای خواهران} به اینجا برسد که خود را
همیشه با خدا ببیند و جلس حق گردد. آن شخص نورانی می بیند که آن گاهی
که اهل باطن نمی توانند به او نگاه کنند. این همه ادعیه برای همین است به سانس همین
محضر است. گاهی شد حضور آشکار به غنچ و دل می کشاند. از آن خوانسته اند
تقلید و تأدیه این دعا را بخوانیم تا یک بر جرقه ای رخسار ما فاهم آن محضر را
درک کنیم. ^{و انشی}

۱- چو در دل هرات می فدا حاضر است. اگر کسی در محضر حق باشد و با حق کند که در محضر
حق است هرگز گناه نمی کند. اگر انسان در یک مجلس حاضر باشد و فکر کند که می کند که دیگران بدگاه
می آید چو در محضر است. آنجایی که صامدند به آن رسیدند از این محضر لذت می ببرند و آنکه
گناه نمی کند بلکه لذت می برند. همان خود را با محضر حق منقرض می کنند. در روز عاشر امام حسن
آن هنگام که غیر خود را به آن خود می گرد و می گوید... حمله تیری را به سوی علی (ع) و او آن
چو کند هر کسی ولو سنگدل باشد در او سخت می گذرد. امام می فرماید حقون علی... چو در
منظر فداست. چو در فدا می بیند که علی (ع) حاضر را برای او داده ام. آنکه بحسن الله، اینها
کامل وقتی در محضر حق و اوستی گیرند لذت می برند و جاها را منقرض می کنند. قرآن به ما
رستور داده خود را در محضر بین. هاتک تک ایماں تو بر ذره بین است. این کس برای
بنا به و تو به را رد. با فدا که می شنید می گوید ای فدای که همه گناهان مرا می دانی او
آسوده خاطر است چو فدا می داند. خود را در محضر قرار دهد. جان خود را آب دکنم کسی که
خود را در محضر قرار دهد ~~بدهد~~ هرگز گناه نمی کند و نترسد

گفته که قرآن کریم ضایع را که مطرح می کند ضایع جدای از بندگان نیست بلکه درون همه بندگان حاضر است و هر بنده ای مایل شکسته می تواند به ضایع نزدیک گردد و گفته شد که امام حسین (ع) در دعای عرفه می فرماید: اَلَمْ یَکُنْ لَکَ فِی الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ عِلْمٌ بِمَا کَانَ لِقَائِکَ ... یعنی غایت ... یعنی بقدرت ... یعنی عین لا تراک ... آیا برای تو غیری قوی خدا ظهوری است که تو آنرا نداری و بوسه سید از زبان تو ظاهر می شود؟ یعنی تو ای خدا همه جا حاضری. هیچ دور نبوده ای تا بوسه سید آن را به تو برسم. همه در محضر تو اند. حضرت ابا عبد الله الحسین در این فرمایش می فرماید بفرماید که عالم محضر خداست و در هر جا خداوند سبحان جلوه کرده است و از هیچ بنده ای مخفی نیست گفته شد محض الهی بدو گونه می تواند باشد ابتدا ای انسان آن توان دانند که خدا را ببینند و ثانیاً تنقیر برسد که خداوند سبحان او را می بیند اگر کسی عجا که خداوند سبحان می تواند در این مرحله بگذرد و خدا را ببیند. این محضر آدم حقیقت دین است. یکی از امور این که در دین و در قرآن تأکید فراوان کرده است همین محضر الهی است و این ما که را با اسماء الهی تبیین کنیم گاهی می فرماید خداوند رقیب و گاهی شکیب بر همه است و گاهی سخن در خیر بودن است و گاهی می گوید خدا می بیند و سميع و بصیر است. بقیه ای که از قرآن ~~بگویند~~ هست بحث تأثیر هم دارد. یعنی در اعمال و رفتار آن تأثیر می گذارد. پس باید مواظب بود در حریم ربوبی گناه نکرد. یعنی ابتدا از طریق معرفت و عقیده پیش می آید و نتیجه کار بر دین می گیرد. لذا دین می گوید ای انسان مواظب خود باش. حضرت حسین در همین بیان شریف می فرماید عین لا تراک علیها قیام آن چشمی که تو را ~~بیند~~ می بیند کور است آن می که تو را نمی بیند و محضر تو را نمی یابد مراقب بودن تو را نمی بخشد آن حکم کور است. آن چشمی که ~~در~~ در محضر تو خود را می بیند عده نمی گوید کور است. کنز همین صاعقه که محضر الهی است تو آن نتیجه می گیری که عین تقوی پیشه کن. ~~و~~ اِتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ معنی می شود که از خدا بترس. به این معنی که تو در محضر حق در مقام ربوبی حرم ربوبی را ندانند. قرآن می فرماید تقوی الهی پیشه کن. چون خدا رقیب است و کسی در محضر حق. وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَعَالَوْنَ بِهِ ... این خدا که کان علیکم رقیب دلیل که می آورد مراقب بودن حق است. پس یکی از امور این که از محضر حق و از رقیب بودن حق نتیجه می گیرند لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ است. و همین معنی را امیر مؤمنان در یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید وَاتَّقُوا اللَّهَ أَنْتُمْ بَعِینَهُ تقوی خدا را پیشه کنید خدا می که در محضر او وَتَقْلِبْکُمْ فِی قَبْرِیْنِهِ ... این اسرار تم علم و اعلانتم ... اگر در حق نشان کشید خدا می داند اگر علی فدای تو شد. علی می فرماید آزار آن فدایی که در

حضرت اویس علیه السلام نقل کرده که در آیات و روایات از حضرت حق تعالی می شود
که مراقبت نفس است. می گوید خلاصه نکند و مراقبت اعمال خود باشد که نکند
در حضرت حق کند ~~و هر کاری که می کند مواظب باشد~~ و گناه به نادم را
خوردن ربا را ببیند که چه می کند. و گناه به نادم دل را از حق می زدین نکند.
و ~~حضرت~~ یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لیحفظن نفسی ما قدمت لغد... گناه کند
که برای فردای فردی می فرستد. اعمال خود را بویکسید. تک تک اعمال خود را
بررسی کنید. گناه کنید برای فردای خود چه چیزی می فرستید چون الله خیر بما عملون
بدانید اگر فردا مراقبت نکنید فردا مراقبت اعمال شماست و همه اعمال شما را حساب می کند
و هیچ کسی را بی حساب نمی گذارد. نکند آن خلایق نکند و خود مطلع نباشد
اگر اهل مراقبت باشد می بیند چه خطاهایی از او سر زده و او خبر ندارد است.
مراقبت دل را شکوفا می کند. آنگاه می فهمد که در حضرت حق می شود گناه کرد. اگر
آن حضرت بوی بیایه (صدای جرات) گناه و خطا ندارد. آنان که گناه می کنند چون
حضرت حق (برایین) نیامده، ایستای

گفته اند که در این راه برای عافیت دعوت می کنند: **بنیکم خدا** به هم نذر و یک است. هر جا که باشد، سلام خدا را
 ثابت در هر زمان و مکانی قرار بگیریم خدا به همراه ما است، آنچه که در دنیا گذرد با خبر است، آنچه که در آخرت
 را آن به درک کند و برای او بار و رشود خود را در محضر الهی می یابد، وقتی بر آنه خدا با او است و هر چه می کند
 خدا امر را ناله و حکم... اگر چنین صفتی برای او قبول کند می بیند که چه جادو محض است. اینکه اقام راضی
 می شود و عالم محضر خداست و گناه نکند برگرفته از متون دینی است. این می خواهد است که راضی
 راهنمای کند که آن خدا را ببیند، گذارد متون دینی بعضی از اسامی الهی را به رخ ایشان می کنند
 تا بدانند در محضر حق است گاهی قرآن اسم رقیب را مطرح می کنند به نگویید خدا مراقب اعمال شماست
 تا بدانند در محضر حقیقی گاهی ضمیمه و گاهی شریک و گاهی اسم سمیع و بصیر حق را. همه اینها سواد
 الهی برای این است که به ایشان هشدار می دهد که ای ایشان در محضر خدا هستی، در محضر
 خدا گناه نکن. کاری نکن که خدا به تو نیست کند و تو دیگر روی سعادت را نبینی، نه از حضرت
 اقام صبیح می خواند محمد عین لا تراک... آن چه که محضر تو را نمی یابد کور است. اگر بدانی در
 چه محضی هستی هرگز گناه نمی کنی، قرآن با آیات فراوان این نکته را به رخ ایشان
 می کشد گاهی می خواند و لا تجادل عن آلک... خطاب به ملی مکرر می کنند می خواند برای
 بی در حق که نمی کند به خود ضیانت می کند از من میرسی آنها می که گناه می کنند می خود
 می کنند چه آنکه خدا شخص ضیانت کارگزار دارد و در گناه رخصان تعبیر ایشان
 آمده: آنکس که گناه می کند به خود ضیانت می کند و من بتعداد خود دلالت...
 یحفظون من الناس ولا یحفظون... آنها که به خود ضیانت می کنند، جان سیاه
 دارند و... چنین است گاهی در نزد مردم شرم دارند و گناه نمی کنند و لکن از خداوند
 سبحان شرم نمی کنند و حال آنکه خدا با آنها است، این آیه می خواهد بگوید شما در محضر حقید
 چه طور از مردم شرم می کنید ولی از خدا شرم نمی کنید، خدا با آنهاست و آنها می که به خود ضیانت
 می کنند از خدا شرم نمی کنند آنها را می بیند این آیه می گوید به خود ضیانت نکن و حسی
 که ببیند آن را و آن هم می خدا باشد آن به نسبت به آن حرم می گیرد این را می بیند
 آن نود و الایات... خداوند دستور می دهد که (ما) را به اهلش برگردانند
 و هنگامی که قضاوت می کنند به عدالت قضاوت کنند خدا سمیع و بصیر است
 آنکس که در امانت ضیانت می کند و آنکس که بر منصف قضاوت به قضاوت

می کند بر اند خدای بیدار و هر احوال می کند. خدا آنگونه صاحب می کند که این انوار
بصیرت بصیر (همچو گناهی خود گذار نمی شود) می بینیم از اسم سمیع و بصیر عدد و گیر
و می گویم در محضر حقید. الم یعلم بان الله یری آنکس که خدا را تلبیس می کند و سخن
با زنگار را تعقیب می کند می داند که خدای بیدار؟ خدا صاحب می کدام همه این آیات می گوید
ای انسان تو در محضر حق. خدا سجده است طبر است علم است و... لذا حضرت
امام صبیح دمی می فرماید محبت عین الاتراک علیها قریبا آنکه خدا را نمی بیند کور
است در قیامت فریاد و احسرتای تو بلند است یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
مخده ای که از این عالم بد رفته اند می صحنه در محضر حق بودند و خبر ندانستند خود را
می گوید و احسرتا که در محضر حق بودیم و گناه کرده ایم. این است که دین فاراد گو
می کند به سمت حق حقیقتی. خدا را ببین و محضر خدا را حرمت بنه. اگر چنین نکلی
صرت روز قیامت داری. ای مسکین

گفته شد که در این راه به محضر الهی دعوت می کنند. الله فرمود با حکم در محضر خداوند سبحان و در این طریق
ایمان الهی است و راستی به این حقیقت می کنند از این که خدا اسم ربیب را در آیات می خواند که
فراوان را در محضر خدا ببینند و گناه نکند. از طریق محبت حق از خواسته دست که خود را در محضر حق
ببینیم و خطا نکنیم و انجا دل عن اتذیب بضائون انفسهم ان الله لا یحب من یظلم
خطاب به بنی مکرّم فدای فرمایید که مورد آغای که به خود ضیانت می کنند از من پس آنهایی که گناه
می کنند به خود دست می کنند و ضیانت می کنند چو آنهایی که شریعت بعنوان ظالم دارند و مانع کمال
است از این است پس به خود ضیانت می کنند که در این آیه شریفه آغای که گناه می کنند، آغای که
حکم نایاک دارند بعنوان افرادی معرّفی می کنند که به خود ضیانت می کنند. ان الله لا یحب
من کان خوفاً اُنیماً. این عده ای که گناه می کنند مستحقّون من الله می باشند. (از مردم شر)
می کنند و لی از خدا شرم نمی کنند در حالیکه خدا با آنهاست. در این آیه شریفه از محبت حق مدد
می گیرد. در نوع این آیات از طریق توصیف می فواید آن به بد اعمال و رفت و ارب را
ذکر می کنند. آنهایی که مسلمانند از همین عقیده آنها را می سازد. آیات می دانند فدای بیدار
از طریق توصیف آن را منضبط می کنند. و این برکت، برکت قرآنی است آنچنانکه آن
مؤمن و مسلمان می تواند بهره یبردارد. اینکه فرموده اند قرآن شفاء و نور است
دانیکه امیر المؤمنین می فرماید به وسیله قرآن شفا پیدا کنند از طریق این آیات است. آنکس که
که به حقیقت از قرآن طلب شفا کند قرآن او را شفا می دهد گاهی می فرماید مصیبت
چه معنی دارد در حالیکه **إِن لِلَّهِ دَانِیاً** (و اینها) همین است. اما منطق توصیفی می فواید آن
را در محضر حق برساند. بزرگترین برکت قرآن همین است. مگر آیه ای است که سخن از
خدا نکند. همه موضوعات عالم را فبند خداوند سبحان می دانند. این منطق را به این
الفاظ می کنند تا آن آگاه شود و اگر این باور بیاید هرگز آن خطای نمی کند، مصیبت
نی بیند و... همه مشکلات عالم است که عقیده غایت است. تمام بیماری های دل از
نقص عقیده است که اگر عقیده استوار گردد و یقین در دل بنشیند همه مشکلات
آن حل می گردد. قرآن می فواید آن را در محضر حق حکم ربوبی را آنکه دارد. از
خدا بترس فدای که جدای از عالم نیست. آیاتی که می گوید **إِن تَوَلَّوْاْ لَّهٗ** (ایک سخن ندارد
و این یکی که بالاتر نباید می بینیم می گوید خدا در فراغت دل (ش) وجود دارد خدا با
ماست و چون خدا با ما است حکم حق را آنکه دارد آنرا به محضر حق حقیقی نمی

لا اقل در محقق و ضعیف باشد. بگوید اگر من قرار نمی بینم خدا را می بیند چنین
کس ~~چون~~ برأت کند ندارد. قرآن کریم از طریق همین آیات توحیدی است که راه جهانی
می کشد که صریح دل او را می گرداند. دینی شود که فلا فکله بر او فرود آید. دینی
دیده است نیست است. آن را هم از طریق توحید یعنی آنچه که حقیقت عالم است
به رخ جوانان می گرداند. اینکه صاحب دینی می گوید همه را است ~~بنا~~ مایه قولی دارند هر موجد
بدین معنای است. آنکه موجد نیست بلکه انواع ~~از~~ افکار و تفکرات را می پذیرد
اینکه فرموده اند کلمه لا اله الا الله حصی ... آنکه واقعا موجد می شود همه را محقق
می بیند داخل حصن حصین الهی می گردد. هر جا که توحید را می نیست رحمت است
بر مرد ریخت است بلکه از ریخت می گذرد. قرآن می فرماید عذره ای محال الذ ضیال
بر دارند چنین که خود را بزرگ می بیند ضیال بر دارند است بلکه آن را نیست.
قرآن می فرماید آنکس که تکیه می کند بر ضیال بر دارند است چون موجد نیست. کسی که موجد است
هرگز عجب ندارد و تکیه ندارد. ~~هر چه~~ آنکس که در محقق هر چه بیشتر باشد
نورانیست دل او بیشتر است باشد یا کمتر است. اگر چهار روزی با رفیق را با بار
بسیار می بیند تمام روایات او بخیر کرده. اولیای الهی هم که با خدا می نشیند تمام
اخلاقیات را درست می شود. نه آنکه ذره ذره هر خلق را بر دارد و خلق دیگر
چیزی بگذارد. ادبیات توحیدی از آن به کیمیا تعبیر کرده اند که جان ما را طلا
می کند. از نفعی

گفته بود خدا به همه تر بود است. قرآن می فرماید دل مرا شامی را داد و در بیجا و پرستی کند. بر اساس سحر
 الهی بحث محضر حق را مطرح می فرمایند. می فرماید خدا که با آنها است بدانند چه جا شغور خدا است. همه در مقابل
 خداوند سبحان بیج و دین می خواهند و ربه جنس. محضری بگفتند این که هر جا که باشیم صلی کنیم خدا را با
 و در محضر قرار گشت. نگفتم. این محضری که خدا را با خود بکلم تبیین می کند محضر عام است. آن عارف که می گفت
 اگر مرا به جنت میرساند چه خاک کمر مرا از ریاء دوست بیرون نمی برد. در کتاب این محضر عمومی می فرماید
 را مطرح می کنند و همه را به سمت آن شوق می نمایند و آن نماز است. نماز محضر خاص خداست. گاهی
 سخن از بارعام الهی است و گاهی با خاص که خدا به بندایش می گوید و نتواند بیا. نماز با رخصت الهی است
 که انسان می تواند به نتایج با فدا شدن بنشیند از اقام محضرت می پرسند می علم الصلاة یعنی چه ضرورت
 یعنی وقت ملاقات آمد. همه وقت می توانند خدا را ملاقات کنند این که حضرت فرمود وقت
 ملاقات آمد آن ملاقات عمومی بود است. گاهی درجه با می تواند با خدا باشد گاهی می فرماید
 در وقت محضرت بیا. گاهی از آن ظهر تا کعبه از آن مغرب. این می شود با رخصت الهی. این که شروع
 مظهر شوق می کند نمازها را در وقت بخواند یکی از ارشادش همین است. اگر یک عالم ربانی بگوید از
 ساعت ۱ تا ۵ بیا اگر عاقلی با عیم همان ساعت ۱ می روم نه اینکه او در وقت چه فواید
 دیدار او برسم. آنکس که عاشق خدا است و منتظر ملاقات خصوصی با خدا است هنگام از
 در همه کار دست می کشد می گوید وقت ملاقات آمد. این است که می شود بتوان با رخصت
 خدا که المصلی بنا می دهم. بجای یعنی در محضر خدا می رود با فدا می نشیند حضور می یابد خدا
 می بیند و با فداش نجوی می کند. نجوی و مناجات آن حقیقی است که فدا به کسی نزدیک
 می شود که دم در گوشش با او نجوی می کند. به خدی نزدیک شود که هیچ مانعدهای نمی بیند.
 نه اینکه فدای خود را ببیند. شخصی نماز گزار با فداش مناجات می کند. انچه مخصوصین هنگام
 نماز می بیند یا آن در گریه می کند چرا که آنکس را نبیند وقت ملاقات خصوصی آمد
 چنین حقیقی می شود نماز را نمی دهد شود برکت عمر و دین می فدا دهد آنکه هسته اش را به
 این نماز برساند که چهره او هنگام نماز در گریه شود. حقیقت نماز چنین است حال آنکه
 سری به دستورات شری دین نزنیم... فرموده اند هنگام نماز از بهترین لباسهای خود
 استفاده کنید و موهای سر خود را نشانه کنید. سواکن بزنید و... در محضر خدا می رود
 اگر بفواید نماز عالم ربانی بروم خود را آراسته می کنیم. دین می گوید هنگام که
 می فواید نماز بفواید بدان در محضر الهی هستی (این) خود را زیاده کن. آن

هنگام نماز می خواند به تدریج خدا را بخیر یاد کند و این که دستوری بعنوان نماز می دهد و شرعی
را برای نماز می خواند و باید که خوب بررسی کند و بیند محضر خاص است. بنفست بگویند حقین از
نماز و صحت و جهی نلذی ... تمام جان را به سمت حق بکار آوریم و درین میان
شده است قبل از آنکه قبل از ورود به منزل عالم آتانی از بیرون او این دعا صد بار بخواند که
من محبت تو آم، مخلص تو آم، ان شاء الله و در صدی خدا دهد. اینکه دیدار ما با حق است
ابتدای گوید اگر چه شرایط را انجام دهد تکلیف از شما برداشته شود ولی اگر می خواهم
جانت ارتقا کند و نماز تو را بالا ببرد خود را در محضر خداوند سبحان برتر، در عین وقتی نماز
گناهان می ریزد چون با بعد از نماز است. درین از طریق تسبیح محضر خاص می خواهم
این را موقت کند، به آن حقیقت عالم پیوندد بحراب را ابروی رخ یار ببیند
این بود آن نمازی که فکر می کرد به و انسان می شود محبوب خدا. حقیقت نماز را
چنین بود. نماز قائم که حقیقت نماز بود چنین بود، وقتی ~~نماز~~ مقام ربوبی را ببیند
تحمل نمی کند و گوید الله اکبر حتی دست را بالا می برد و می بیند سران به حدی که کف می شود
حمد، دوباره بیشتر جلوه می کند به روح می رود سبحان الله العظیم و مجده ...
این می شود یک رکعت نماز قائم که در روایات آمده، نمازهای قادر حقیقت یک
رکعت است و بقیه برای پیران آن رکعت است، هر چند که علی مرتضی کبری
را از پایینی بدر می آورند ~~و در آن~~ ... آن هنگام (نماز) از خود بی خود می شود
و این می شود محضر خاص الهی، علی مرتضی یک نماز فوین در کرم دارد و آن ~~آخرین~~ نماز
است که خوانند

گفته اند که در این اثر را به محضر خدا دعوت می کند و عالم محضر خداوند سبحان است. اگر این حقیقت برای
 ما مشخص شود که خداوند به چه نزدیک است و اینکه خداوند سبحان در آن روزی که در آنجا حاضر است و هر
 انسانی اگر در آن جلسه را شده باشد خدا را در فراغت دل می یابد گفته شد این محضر عمومی است. هر عالم
 محضر خداست و قادر بر هر امری است و این برای هر کسی که در این محضر خصوصی را نیز مطرح می کند در کنار محضر عمومی
 این محضر خصوصی را نیز مطرح می کند که اینان به تنهایی به بارگاه الهی با این بار و با خدا خلوت می کنند
 و با نیازات به او نزدیک می شوند و خداوند او را تنهایی پذیرد. این محضر خصوصی و بار خالص نماز است هنگام
 که انسان نماز خود را فرموده ای بنده من در غلار سایه بیا، ای بنده من بارگاه من بروی
 تو باز است. بدان گونه در محضر عافری شود که جز خدا بیست. نماز حقیقی است که اینان به دست
 آن به ~~هنگام~~ به خدا نزدیک شود. در دستورات شرعی آمده هنگام نماز در جای نماز می خواند
 که جلوی شما در برابر اقام محض مستغرق نماز می شود و این در باز است. شخصی اعتراض می کند
 که نباید در جای نماز می خواند که در جلوسه باشد یا نه. به او می گویند که خود را اقام محض و نماز
 نماز بپرس. وقتی بعد از نماز پرسید. حضرت که جواب می گوید فردی من از در باز به من نزدیک تر
 است. یعنی اگر کسی به این مرحله برسد یعنی از دستورات شرعی برای او نیست. اگر کسی در خداوند
 غرق می شود که خدا را از در به خدا نزدیک تر می بیند آن گاه دیگر درباری به آهده نمی شود. این
 سخن اقام محض است و بعد از آن هنگام نماز می تواند به بار خالص الهی برسد و آن الصلوة
 تنهی عن الغیاء... نماز شما را از غیاء دور می سازد. در این آیه می گویند که خوانند نماز ذکر می شود
 بلافاصله می فرماید و لذكر الله اکبر حقیقت نماز به ذکر خداست. ذکر خدا گفتن بالا تکرار است
 خدا درین بهتر است. نه آنکه نماز خواندن زیادی ندارد بلکه حقیقت نماز به این است که اگر این
 حقیقت بیان بسیار در خواندن مترتبی می گردد. کسی که نماز می خواند و به یاد خدا می افتد
 خدا نیز به او می آید. این تفسیر (از آیه) زیبا است. یاد خدا به این معنی نیست که
 در ذهن خدا وارد شود بلکه یاد خدا باشد یعنی در هر جا خود را در محضر خدا ببیند.
 چنین حقیقی می شود ذکر یکی از علای عامل خدمت عارف صاحب دل می رود آن عارف به
 او می گوید تو چگونه نماز می خوانی. جواب داد تمام ~~کلمات~~ معانی کلمات را مواظب آن عارف
 جواب می دهد پس یکی نماز می خوانی. یعنی نماز به این نیست که بداند چه می گوید حقیقت نماز
 به این است که خداوند سبحان را در مقابل ببیند ~~و~~ کسی اگر بخواند به حقیقت

نماز بقولند باید توصیف این عارف صابر را بجا کند. نه اینکه به کلام توقّف کند انکی که در نماز
از قافله فداها این است که با فدا این نجوی کند. هنگام دعا چگونه حالتی دارید؟ خدا بیست
و نواهی فواحید با مقتضای مطالب الفاظیه قرآن می فرماید و ذکر الله اکبر... یعنی نماز حقیقه
آن همین است. تسبیح مطهر می گوید هنگام که نماز می خوانی لباس تنگ نباش که به
توقّف نور اجلب لکن هاتا از خدا غافل نشوی. وقتی ضمت ای نماز خوان چون خدمت
نمی تواند توقّف قلبی داشته باشد. آن هم ننگاتی که بعنوان قلمرو و منصب در نماز تعبیه
شده است سرش می است. گفتند با شکم پر نماز خوانند. چون شکم پر توقّف قلبی پیدا
نمی کند. نماز ذکر الهی است و ذکر الله اکبر. ~~حسب~~ به چارستور را دند هنگام ورود به نماز
بگویند یا نحن عداک المسی فدا را خطاب کشید. أنت المسبح و أنا المسی چون الله او
توقّف بیاید آنگاه وارد نماز شوید. هنگام ورود به نماز استغفار کنید. چون استغفار کرده
از در ورود به بارگاه الهی است. و ذکر الله اکبر. این می فداها این است پس بار طاق را بیاید
گرمی همه عالم محض فداست ولی پیش از این تسبیح می کند. که نور عالم به همین محض است.
آنحاج که به محض فدا راه یافته اند بالا کریه است مشخصه باشد چنین نمازی می شود
وسیلۀ تقرب به فدا (الصلوة قربان کل تقی) هر نمازی که از سر می که قبل از نماز خود را
می یاید هنگام نماز که روبرو خدا می ایستد به فدا نزدیک می شوی. از بزرگی دستور می خواهند
که چگونه نماز مقبول بخوانند فصوص: شما قبل از نماز خود را مواظب باشید آنگاه بیست
حکونند نمازی دارید. آنکس که نماز را زیاد می کند نماز فقط کلمات او را پاک می کند. (ولی
نماز ترا حقیقی) عروج می کند. گاهی آن نگاه می کند نماز او را نجاست می دهد. گاهی که در دست
باطن دارد. نماز بسیاری از کدورت های باطنی را برطرف می کند. نور ولایت فداوند
اگر ملوه کنه هه کدورت های باطنی را برطرف می کند. ناگهان می بیند این دیگری که است

گفته اند که یوسف خدا را در خواب را میفرمود که ای گویید خدا به همه بندگان تر کند است . اذ اسألكم عن حق ...
من به هم ايات بها ترونكم و تحذرون انهم را می شنوم . چنین حقیقتی باعث شده است که دین بفرایده های درخشان
الهی هستند . خدا با شما رست . اگر کسی به این حق محض با ریافت و خدا را در بر خود ریافت چنین کسی
حقش را با خود در در مقابل حق می یابد و نزد خدا حاضر می گردد . اگر کسی به این حق برسد او با خدا
سختن دارد . طبیعتاً چنین شخصی حضور پیدا می کند . حضور هم انزای دارد . به حسب حالاتی که برای
روح می دهد خدا برای جلوه می کند . گاهی که گناه می کند خدای تعالی ببیند . گاهی قدرت حق برای جلوه
می کند خدای قدرتی ببیند . گاهی حق را در او می گیرد . چنین بودن حق را برای ببیند . گاهی در خدا
است و خدا او را هدایت می کند از اسم های راه باید اسماء الهی برای او جلوه می کند . چون
در حضور خداست انواع جلوه های حق را می بیند و تک تک اسماء الهی برای او شخصی شود
گاهی که در مسیر حق قدم می زند و هر دم دل خود را مغلوب است خدا او را سرپرستی
کند و ولایت حق را می بیند . بزرگان از این انواع جلوه به عبد تعبیر می کنند
گاهی که او را می گیرد عبد الجلیل است . گاهی که ولایت و سرپرستی او را می بیند
عبد الوالی می گردد . هر اسمی که بر این جلوه می کند بزرگ آن اسم می گردد . تک اسم اسم
شریف ولی است . آن بنده ای که بود سرپرستی خدا را می گیرد . عبد الوالی می گردد . سوره
یوسف (سوره ولایت است) اگر کسی دل پر کینه نداشته باشد و نیکوکار باشد و حق
باشد چنین شخصی تحت ولایت خداوند بجهان قرار می گیرد . تمام سوره یوسف چنین است
از آیه ای تا آیه ای که می گوید فاطمات السموات ... أنت ولی . هم راست
در بر سر ولایت خداست . بهترین سرپرستی و نصرت از آن خداست . آن بنده ای
که تقوا پیشه کند و گناه نکند خداوند او را سرپرستی می کند . از همان ابتدا حضرت یوسف خوابی
می بیند و از آن می فهمد که سرور بیت و خانواده اش می شود . این بنده ای است که وفای
و وفورش به او بجهت می گوید . به پدر می گوید . حضرت یعقوب به او گفته بود که اگر در این
خواب نهایت کار یوسف ممکن است . از ابتدا آمده می یابد که بواسطه حق با آن تو
در نهایت برادران و پدر و مادر باید بر تو خجسته کنند . در نهایت شخصی می گوید که چون
یوسف محسن است نتیمه ای چنین است . چنین نیست که حضرت حق بدون بلا داده
و خود اگر حضرت یوسف باید بر سر ریافت می بیند راهی ندارد (در رفتن به مصر
و به مصر رفتن می آید) ای ندارد که به چاه برود . حضرت یوسف را در چاه می اندازند
خدا او را این مقدمه عزیز می کند . قرآن آن محسنه او را

بعنوان برده می فرستد و به خانه می برده را می گوید و قال الذی الیه اهل لرفی می توانی ...
آن شخصی که او را فرستاده است او را به خانه می برده و بزرگش را می گوید او را اگر می گویی
طرح عادت به پر خواندن ما کرد اینجایی گوید و کذک مکنایوسف ... یعنی به مهر رقت
یوسف به دست در ماست و شیطان برای برادران مقدسه عزتند خداست
را هم جنود خودی دارند و الله غالب علی امره ... آنکس که موقد است می راند عالم صابی
دارد و خداوند به هر امری غالب است از طرفی قدرت یوسف را بزرگان می اندازند
چون را می گوید اگر او به من شک کند هر چه زندان می اندازد ... آن هنگام که را می گوید
هیئت که او می گوید بخاز الله بهتر به من خداست چنین روی بماند گناه ... ابتره
به زندان رفتن را مقدمه خزانند داری یاری ... راند ... قرآن می گوید این گونه می یوسف را
در زمین ممکن داده ایم و قال مکه انتونی ... امروز بر دماغشان بزرگی داری و تو در
عالمی قدرت می خواهی ای پادشاه ... هر قدر خزان خزینه یادش حیات قرار داده چون
من هم حفظم هم آگاه قرآن ... و کذا ... ابو قلاب می بیند و سرچاه می مور ...
کس را که می خواندیم رحمت می دهیم ... محسنی را رحمت می دهیم ... و خدا آگاه
را به مقام عزت می رساند و آن است که نمی باید رد دارد ... پیر جان من به زندان افتادم
به ما افتادم ... خدای من لطیف الهی ... آنچه را بخواهیم بحول لطیف
انجام می دهد ... اینگونه سرچاهی می کند ... من اگر به اینجا رسیدم بر اساس تقوی و صبر
که کردم رسیدم ... در آن آخر جذب به ای به او دست می دهد و می گوید فاعلم السموات
والارض انما اودار دیا پدر کن می کند وقتی سجده برادران و اکرام پدر و مادر
می بیند جذب به ای به او دست می دهد فاعلم السموات والارض انک ولی فی الدنیا
والآخرة

در حیات گذشته بوقی رسید که همه آن سعادتمندان و محض خداوند سبحان و کسی که در محض حق قرار می گیرد و حضور
می یابد و به حسب حالات که دارد خداوند جلوه های متعددی کند. گاهی حق و بهاء الهی او را می گیرد عبدالمجمل
می شود. گاهی قدرت و هیبت حق او را می گیرد عبدالقادر می گیرد. گاهی ولایت و سرپرستی حق
را می بیند عبد الولی می شود. هر انی که در محض الهی باریافت به تناسب حالاتش اسماء الهی برایش
جلوه می کند. اینکه گفتند صوفی این الوقت است و آن عارف بمواظب و قنای خود می باشد یعنی
اینی بچند هم اکنون دل می گوید یا غفار. گناهان خود را که در محض حق نگاه می کند در دل یا غفار می کند. گاهی
دل در جهان و بهاء الهی غرق می شود (دل می گوید یا جمیل) ذکر یا جمیل بر لب دارد آن کسی که همیشه
خود را در محض حق می بیند به لحاظ حالاتی اسماء الهی را متناهی می کند. هم داند هم اکنون چه باید
بگوید و چه اسمی از اسماء الهی را باید بخواند. دل همیشه یک حالت نیست هر لحظه خداوند
جلوه ای دارد. آن که اهل محض است سوره حضور می گوید یا بیدینفا می رسد که اسماء الهی برای
او جلوه کند. آن هنگام که دعای کند ذات شمع می یابد. آن لحظه که ولایت ... حضرت یوسف (ع)
هنگامی که بر آریله قدرت رسید. و حضرت یعقوب بدینا شد. است و بین یوسف و یعقوب نامیدی
نمیست آن فواجی که دید و تعبیر شده. آن هنگام که با پدر سخن می گوید چنین می گوید: پدر جان
خدا مرا بدینجا رساند و من گفتم من و برادران من را چه حاصل انداخت عبدالمکریم من به قدرت
رسیدم و رت من لطیف گماشت. حق در خداوند به زیاده ای آن مقصد و نهایت را برایش فرام
آورد. چون چنین می بیند که باید خواب را دعاه و ... تعبیر کند می گوید که آن ربی لطیف در جهان
لحظه ولایت حق آمد و می گوید می بیند چه خوب خداوند او سرپرستی می کند که خدا اگر بخواهد صبر
کند اجر چنین را شکست نمی کند در همین هنگام که یوسف را و کرد فاطر السموات ...
اسم اولیای الهی که جلوه حق را می بیند در آن مقام بجز من ذکر مناسب حق را دارند.
صحنه انانی می شود عبد الولی که ولایت حق را می نگرند می بیند خدا چگونه بنده ای را برگزیند
می کند ذکر یا ولی بر لب می آورد. پس هر انی به حسب حالات و مقدار حضور می که
دارد از کاری بر لب دارد که آن از کار می شود جلوه های خداوند سبحان
بماط المرات و الاما ... بسیار از آیاتی که در قرآن در حق انبیا آمده اگر با این دیدگاه
نگاه شود بسیار دلی در حقایق آشکارا رخور از حضرت مریم هنگامی که می فرماید از جبریل
حرم بگریه می گوید اعوذ بالله من ... حضرت ابراهیم می فرماید عذاب الرحمن ... بنده
مختلفی هستم که وقتی خدا را می ستایند به صفت می ستایند که خدا فرمود خفوا
خدا من تبارک و تعالی را دارند. لنا مرعوم علامه (ره) فرمود: سوره حضرت
یوسف سوره ولایت است. تمام حقایق برای تبیین ولایت الهی است که هر کس
خود را در محض الهی ببیند و صبور باشد و ... به آن مقصد می رسد و الله

غالب علی امره، آن هنگام که برادران می پرسند ندی و سعی می گوید بده قدم ~~کدام~~ ص الله
... ولایت الهی را در این آیه فرمود. هر کس مواظب جوار خود باشد و صبر پیشه
کند و هرگز با او به اعتراض نکند و خدا را اجرا نکند و حق را ضایع نمی کند. آن عباد
حق طبق این آیه کافی اند که تقوای الهی پیشه کنند و صبر داشته باشند. قرآن می گوید
هر کس که تقوای پیشه کند خدا امر را بر او آسان می کند. هر کس نظام الهی را امر خداوندی
بداند و بدانند چه چیز بزرگست خداست در محضر خداوندی یا ولی او بلند است. آنهایی
که با فدای ولی ششسته اند می شنوند برای دیگران. خود می شود صاحب آن
اسم که به و زان آن باشد از شسته لذا قرآن فرمود: اِنَّمَا وَلِکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ...
محمد رسول تحت سرپرستی خدا ~~ص~~ و اگر گفت در محضر ولی نشست فقرت در امور
می کند. و علی بن ابی طالب که نصیب تدبیر الهی است. عبد الولی اولاد محض ولی و ار
می گیرد و نهایتاً خود می شود ولی. حضرت عیسی اولاد عبد الحی است (و بعد خود)
مردم رفته می کند. کسی که در مسیر تقوی قدم بزند و در دل خود مواظب باشد و در
حال بداند که عالم حق تدبیر خداست نصیب ولایت خدا قرار می گیرد

گفته شد که عالم همه محضر خداست و همه در محضر خداوند سبحانه و تعالی خود را در محضر حق ببیند خداوند را و
 جلوه می کند به تمام حالاتی که دارد یکی از اینها که الهی برای او تجلی دارد . اگر در مدخلانی است که عظمت
 و جبروت حق را برای گیرد اسماء جلایی او را می گیرد عبد الجلیل و عبد القادر می گردد . و وقتی سر بر سر
 حق را مشاهده کند عبد الولی می گردد در اینها ظهور صفت ولایت می شود . همین طور است اگر حسن و
 بهاء الهی او را بگیرد و جمال حق گردد خدا برای او به اسماء جلایی او را تجلی دارد عبد الجمیل عبد الحمید و
 در مقامات عبد الرحمن می شود به جای می رسد که همه عالم را جلوه های زیبا و حق را آشکار و عاقل
 خداوند سبحان می شود . هر یک از اینها در بیان خود عاقلی دارد و وقتی آن جان مطلق خودی است
 دهد و آن را در مقابل بنده نشیند تمام دلالت آن را حب او می گیرد و او در آن حال از خودی
 خود می گردد . آن زمان وقتی یوسف را دیدند از خودی خود شدند و دست خود را بر سریدند
 تا می بندد به جای می رسد که عبد الجمیل می شود دیگر خود نمی شناسد و از خودی خود می گردد . غلّه
 المحرّب السموات و... و له الکبریا فی السموات... اگر کسی در این حالت قرار بگیرد خدا او بلند است
 غلّه الحمد... به جای می رسد خداوند سبحان در کن هستی برای او تجلی می کند . سوره حمد سوره
 عشق است و وقتی می گوید بسم الله الرحمن الرحیم با رحمن و رحیم شروع می کند و الحمد لله... و
~~سوره حمد~~ خداوند زیبا برای او در همه جا تجلی می کند . اینها بیست و یکم است آنکه
 نسبت آنکه الحامی خدا از آنجا غایب شود و صدای فغانش بلند است ایستگم کردای
 کرامام باقر... اللهم إني أسئلك من جلالك... بارالها زیبا تر به جلالک را به من نشانی
 به... بعد خود می گوید و کن جلالک جلیل . هر جا که جان دل آرای تو را دیدم جلیل بود . بهترین
 زیبایی در اوست . زیبا نیست برای من جلوه می کند اینها گوید آن بهترین زیبا تر
 را به من... بعد می گوید هر جا را که در نگر بهترین زیبا تر تو هست . سخن از آن جان
 دل آراست که وقتی تجلی می کند حضرت موسی نمی تواند تحمل کند اینهم عرفانی می گویند
 من نیستم تو می جانی دل آرای خدا را اگر خسته است . اینها عبد الجمیل و عبد الرحمن
 هستند و عبد الرحمن کل هستی را بر زمین عشق می داند . آهسته قدم بر می دارند که
 بر سر زمین الهی باید آهسته قدم برداشت عبد الرحمن می شود علی الارض هوذا
~~بسم الله الرحمن الرحيم~~ . میگویند است که عبد الرحمن بعنوان ضعیف است که آمده روی
 زمین به آرامی حرکت می کند . چه چسبید و اندک باید می خورد علی الارض... سوره سجده در
 ها عبد الرحمن بودند که است . چو رکن هستی را بر زمین عشق می داند
 باید در دنیا سر بر زمین آهسته قدم زد . و وقتی در محضر خداوند سبحان قرار

می گیردی بیشتر توان ندانند که راه بروند، باید فرامید، اینکه بعضی عالمی به آنجا دست
می دهد ... رحمت زیبای را در دو زیبا بدیسی بدید را در دنا او می شود عاشق، چه
آلرگی در محضه فد اقرار بکیر و زیبای می جلوه کند در آن لحظه بدید و رحمت است
و به حمد الهی مستعمل می شود الحمد لله رب العالمین، کل هستی می شود همان حق.
در قرآن آمده، آن لحظه که حضرت موسی خدا را می بدید و نه ابرای الواقعی می کند خدا
به او می گوید چه چیز در دست تو است او می توانست بنویسد عصا، ولی چون محضر
زیبا است لا داعه می دهد این عصای من است احش بها علی غنمی، بزرگان گفته است که
به این سخن نبود ولی آمده می دهد چون آن محضر عاشقانه که بکیرد عاشق می فرزند
بیشتر در محضر عشق با نه تا آن را بیشتر درک کند، این عبدالرحمن و عبدالحمید و
عبدالجلیل است. اگر کسی زیبای که حق که دور می کرد می گوید چه خوشتر صید دلم کردی
بنازم چشم مست را، یعنی زیبای تویی فد امر اگر گرفته و مرغ و عشق دل مرا نگار
کرده، چون جمال و حسن و بجای فد امر بیشتر، ای عشق

توفیق نه که انسان در محضر خداست هیچ حاشی نیست که برود و خدا مال و بنا بر او در خفا و عبادت او را
 می بیند و در محضر خداست. و گفته اند کسی که به صفیعت محضر خدا را درک کند به حضور بارگاه الهی با رومی یابد
 و خدا به حسب حالات از بدایش بختی را در نگاه شخصی عظمت و جبروت حق او را می گیرد و توان حرکت ندارد
 هیبت خداوند بر دل او میرسد و نور اسم قدیر حق را می بیند و گاهی در آن هنگام که در محضر خداست نفیست
 و برکت خدا را می بیند در مقامی قرار می گیرد که رحمت حق برای او جلوه می کند که از اسم الهی را مشاهده
 می کند. اگر کسی به اینجا برسد که عالم را فیض خدا ببیند و بر اسم عالم را نفیست حق ببیند اسم الرحمن
 برای جلوه می کند و می شود عبد الرحمن، جان قدس می طلبد که همه هستی را بشکند و همه را فیض
 حق بپاید و اسم احمد برایش جلوه کند. قرآن و وحی می خواهد اسم رحمت را تغییر کند می شود
 یک سوره یعنی سوره رحمت با ترجمه بنده ضابطی آلاء... سوره الرحمن تفسیر
 این است که عالم و آدم و قرآن همه علیه و نفیست حقند اگر عالم بیاده ندانم همان رحمت حق
 است که رحمتی و رحمت کل شی. همه آن استیلا در رحمت من خدا می گیرد. همه عالم
 می شود تحتی اسم رحمت که با حق گفته اند **الرحمن** یعنی الرحمن که کل هستی را رحمت
 حق گرفته. مؤمن و کافر نمی شناسد. با اسم رحمت عالم بیاده می شود با بسم الله...
 عالم بیاده شد برین معنی است آنچه رحمت گسترده حق: الرحمن. آنکس که عالم را نفیست
 حق بپاید می گوید یا رحمت. چنین جانی جان برتر است آنقدر باید قدرت وجودی داشته
 باشد که نتواند هستی را بیاید بگوید یا رحمت. بعضی از **ان** به قدرت دست نیافتند
 در سوره الرحمن خداوند می فرماید الرحمن علم... علمه البیان. با اسم رحمت قرآن تعلیم
 داد. و اگر قرآن تعلیم داده شد و صفت آن بر قلب قائم بیاده می شود با اسم
 رحمت است. اگر انسان با آن عظمت وجودی در هستی تحقق می یابد با اسم رحمت
 است. هر نعمتی از خداست. در دعاهای قدیمی گوئیم هر نعمتی که داریم از توست
 چنین حقیقتی می شود در حق بعدی بپای قرآن تا بلوی شکرش را با رحمت و ار
 زاد بسم الله الرحمن الرحیم. چنین حقیقتی ما را به ستایش **الحمد** وای زار و الحمد
 لله رب العالمین. **ان** به علامه طباطبائی (ره) می فرماید در قرآن هیچ موجودی
 حمد و ثناء را به تنهایی نمی گوید حمد را با تسبیح می گوید. چون توانست جمع همه صفیست
 قدای برای همه نیست ولی برای انسان (معتق) چنین تسبیحی داده اند نه بگوید
 الحمد لله... بدون تسبیح. می تواند بیاید که هستی همه نفیست حق است.
 رب العالمین کل هستی را نفیست حق می یابد آنگاه **سبح** می کند. این که
 گفته اند و آنرا در حمد جمع کردند در الحمد لله... است و آن در بسم الله...

اگر این به این هر چه عله با رینا بد که همه را رحمت حق بیاید می گوید من هرگز هیچ
نمی توانم را تکذیب نمی کنم. که من با حق الله... همه عالم نعمت او است و اسم رحمت تعالی
تکرار است. انبیا عظام مظهر رحمت خدا بودند. در صفت یسای می رسد که رحمت
حق در آسمان جلوه می کند. قرآن و حق نبی اکرم (ص) می فرماید: ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین نه فقط برای مؤمنین، برای کل هستی وجود حضرت فقی رحمت است
از این آیه بعضی فحیدر اند که همه اعمار عصر حضرت خاتم است. دور حضرت عیسی
موسی ای... دور خاتم است. کل هستی در خود دوران فیض وجودی. هر دور تا
دور خاتم است. حضرت اکرم به برکت رحمة للعالمین از هستی بهره بردار است
آل الرحمن ابتدا از نور خاتم جلوه می کند بعد به عالمین. هر این یک تفسیر از
آیه بعد گفته که وجود خاتم انبیا برکت برای مؤمن و کافر است که اگر او با
انبیا خدایان می آید. چون مظهر رحمت شده است که همه هستی به برکت
وجود او از هستی بهره مندند و ای تسبیح

گفته شد یکی از حضرت های ائمه آنست که این رحمت حق را با خود کینه بجای آورده که کن حجتی را بخت
حق بنگرد ، ببیند که رحمت حق وقتی جوی می کنه می شود عالم و اگر در این محضر و از بزرگ رحمت حق با اسم
رحمن جوی کند چون با فدای رحمن جلیس است خود اهل رحمت حق می گردد در حق قائم و مورد عاقل و شاکر
و لا رجه للعالمین . در باره رسول گویم آنچه که از سنت رسیده است همه بیا بگره رحمت آن بزرگوار
است شخصیت وجودی او ^{صلی الله علیه و آله} و آن در جای دیگری بناید بفرموده و لو كنت فظا غلظ القلب .
چون با فدای رحمت نشسته لظا دل رکوف دارد بر خود و معربانانه با مردم دارد هیچ تنگی از او
سر نمی زنند بپای دی از افرادی که اهل کینه بودند و خود قائم انبیا و را که می دیدند در آن آرام می شد
دشمن عشق او را می رید رحمت آرام می شد حتی آنهایی که اهل کینه بودند در سنت رسول آمده که
حضرت رفته حاضر در رسی تکلیف می داد شخصی که اهل کینه بود و تاراج داشت برای اینک عهد
هم برای او را بالاترین آورد و لبخندی می زد و او آرام می شد و می رفت . بپایه که گفته است این
است تاراجی او در غانی را فدای می کرد . حضرت می پرسد او چرا می کرد عرض کردند در افغان
را و داع گفت او گفته رحمت بوده است حضرت فرمود این علاقه ای که به من داشته است
و در اینجاست می دهد همیشه می شود افراد را با تنگی اهل صلاح کرد . بعضی گفته اند و نه ولی
افراد اهل صلاح را دوست دارند . چندین صفتی می شود اینجاست ، طهارت ، همان
و طهارت که در حق حضرت ابراهیم آمده که نسبت به گفته آن حلیم و بردبار بود با احترام
به خود می کرد تا یک به سمت به دین بیاید و دیگر از جنگها رسول قائم عده ای را بعنوان
ایر می بندد که می آوردند حضرت می فتند و بیکه از اسرا می گوید ما را که اسیر کردید تشنگی فاطر
بیاید که می فتند ؟ حضرت فرمود از این می فهمم قدم نه نمی را با غل و زنجیر به سمت
بهت بکشایم . ^{صلی الله علیه و آله} رحمت من الدلت لاهم . . . هر دو دست داشتند با حضرت بنده
که توان فرمود این قدر مزاج رسول قائم شود و وقتی می را به عداوت می کند یا با او
سخن نگوید چون گویم می کند که به می نگوید کار دارم . می ببینم علی مرتضی بعد از فریت
فرمود اگر من بعد از ضربت زنده بمانم قائم راهی بخشم . قرآن دوم شده دارد که پیرامون
رحمت سخن می گوید یکی الرحمن و یکی رحیم . در هر دو سوره کجی از رحمت است سوره الرحمن
همه صفتی که توضیح رحمت و آن کثر دگی رحمت است تمام آیات غیر الرحمن
اول سوره است که رحمت حق ببیند و عبد الرحمن شود . صحبت از رحمت
و نه حق است که مؤمن و کافر را یک حال می شود . آن الرحمن که رحمت در
صفت می سازد جهنم هم رحمت خدا است در یک آیات و آخرا به صفت می اندازد

مَنبَیِّ الْاَلَاءِ رَبِّکُمْ نَکَذَّ بَانَ - در سوره حضرت مریم سخن از رحمت رحیمیه حق است
 و معنی آنکه مخصوص مؤمنین است آنهایی که به قیود و صلاح به سمت حق بروند به آنها
 نور موعود در دل و معنویت و ... می دهد و سوره مریم چنین است در این سوره از
 ابتدا سخن از رحمتها می است که به انبیاء و دادند به ابراهیم و اسماعیل و ... و سخن از
 صوفیها که گفته اند حضرت مسیح است و از کفر فی الکتاب مریم ... هتکای که حضرت
 مریم از قوم خود جدا می شود در این حالت معنوی که پیدای کند حضرت جبرئیل برای او بفرستد
 البشیر متعین می گردد و حالتی اعوذ با الرحمن در ... اینجای سخن حضرت در این است
 و بنا به می برد به الرحمن و این بنا به برد به در این حالت که با او دارد از جبرئیل اگر در
 همین حالت جبرئیل به او نور حضرت مسیح القادسی کرد حضرت مسیح تذفونی شد
 حالت پدر و مادر در صحن انعقاد نظم مؤثر است در همین حال حضرت جبرئیل می گوید
 من احواف ضلالتهم ابتدا حضرت را آرام می کند قال  انا رسول ربک الیهب کل ...
 در ادامه حضرت مریم می گوید چگونه می شود من بدون آنکه با بشری برخورد کنم صاحب
 فرزندی شوم جبرئیل آفاق ربک هو علی هتین ... می خواهد حضرت مسیح را آیی
 به ای مردم قرار دهد رحمتی از ما (رحمة مننا) در حالتی حضرت مسیح به مریم آید
 و شود حضرت مریم می گوید الرحمن و جبرئیل می گوید رحمة مننا در احوال حضرت مسیح
 آمدن که سر بر رحمت بود و قند بود ... کسی که می خواهد طبع و مزاج رحمتی
 داشته باشد آنرا هنگام رحمت می بیند و عبدالرحمن می شود  دین یکی از علوه
 های حق را رحمت حق می داند خصوصاً رحمت رحیمیه حق

گفته اند نه آنکه و گاهی به محضر الهی با روی باز می تواند خدا را در حضور مشاهده کند و از نعمت نشستن
باحق برخوردار باشد و در حالتیکه در محضر خدا قرار می گیرد خداوند به اسی او تجلی می کند. البته بعضی از
بزرگان و موردند خداوند در دنیا عارفان تجلی می کنند همین قرار گرفته اند در محضر خدا است. در حقیقت
یک تجلی بیستی به لحاظ افراد تجلیات گوناگون و محضرها می گوناگون (بسیاری از این
محضرها به قدری هیبت الهی او را می گیرند که توان حرکت ندارند و تنها می در محضر خداوند رهبر قرار
می گیرد و صحت حق را مشاهده می کنند و اسم الهی تجلی می کند، در روزهای گذشته بحث می نمودیم
صحت حق و دلیلی از اینها می که خدا به آن تجلی می کند اسم غفار و غفر است و به بنده در این
حال عبد الغفار و عبد الغفور می گردد. همه اینها هزاران دارند که اسم الهی را و جلوه کنند و کسی
جزئی اسم الهی که در عقود وجود دارد را مشاهده می کنند آنرا می گناه کرده اند در
بعضی از مواقع گناه برای آن امر منجر می شود کسی می گویند در فردی فردی آنها را
بنفشه در این هنگام در محضر خدا قرار می گیرد. آن هنگام که پیشانی می شود، به حقیقت
آه می کشد می گوید بار الهی بر این پیشانی می نشیند، عالمی عالمی و
نه است. گاهی سطر و نقش آواره و سید می شوند که بنده ای را مشاهده
می کنند. بیشتر افراد می نه به محضر خدا بار یافته اند و این افراد می گویند که سطران آنها را از
می دهد. به سمت خدا می رود. سطران و نقش آواره و سید شده اند که به
محضر خدا می رسد از فردی بدی می باید. خدا را در جلوی چشمش ببیند. عقربان
حق را مشاهده می کند. گاهی انسان می راند که خدا می باشد و گاهی باوری کند و مستعد
می کند که خدا می باشد آن کسی که به حقیقت به چنین محفزی بار یافت همان محضر غفاره
حق را می یابد. آنهایی که تجربه کرده اند گفته اند اگر درین تفرقه بود که خدا سریع الله
است ما فود می یافتیم. همان نقش خدایا بر این سطران بنفشه خدا را آورد. است.
همان حالت بود که سطران که پیدا می کنند احاطه می کنند از خود دارند. سطران
و کدورت قلب را مشاهده می کنند می بینند در آن لحظه آن کدورت به طرف خدا است
عقربان حق را مشاهده می کنند می گویند یا حسرتی علی مغریت ... در محضر حق بودم.
فادرین حالت خدا با اسم غفار و غفور جلوه می کند. چنین اسمی را چنین انسانهایی
می یابند. با ندایی که خدا می دهد بنده گان من بیایند تو به گفته که خدایا ایست.
صحت خدا را می دانند که همان لحظه که یا غفار می گویند آن لذت را می چشند. اسمی را
عقود را می بیند ای از رحمت الهی است. گفته شد گاهی عکس می بیند که سطران
سراسر از رحمت حق و اسم رحمن برای آن جلوه می کند. آنرا می توانند اسم رحمن
را مستقلاً مشاهده کنند و می توانند رحمت میانه حق را در عقربان حق
مشاهده کنند. ای عبادی الذین اسرفوا ... در این آیه ما را لعن عقربان حق

است ولی با اتم رحمت شروع می کند. خدا همه گناه ها را می بخشد یعنی اگر رحمت حق
با یوسس باشد که رحمت حق بصورت عقوان جلوه می کند و اسم عقوان ذیل اسم
رحمن است. در دعای گوئیم عاملنا فضلك ولا تعاملنا بعد لك یعنی خدا را ما
ما با رحمت بر فردا کن نه با عدل است. حقیقت عقوان این است که انسان را خدا به خدا
فرا می کند. اگر خدا می گیرد چون گناه دارد. به خدا می رسد چون خدا رحمن است و
عقود در حقیقت انسان هیچ عیبی جز خدا ندارد. بعضی از بزرگان این صحنه
را اینطور تفسیر کرده اند. مثلاً کودکی در خانه بی طغیبت کرده مادر عصبانی می شود
و او را از خانه بیرون می کند. کودک از کنار در می رود باز در را می گوید و رحمت
مادر را به جوش می آورد مادر در را باز می کند. گاهی که گناه می کند می بیند مطرود
شده است باز می بیند جز خدا عیبی ندارد الهی عاملنا فضلك... از عدل خدا
می گیریم و گناه را به خدا بر گرد می سیم یعنی سبقت علی... عطف در حدی که لازم است
(اَقَا) رحمت (زبان نیکو) ~~نکات~~ گاهی در طول سال شایه کوب سب
چنین حالتی به او دست می دهد و آن سب را عتبت بشمارد که بنام خدا می بخشد
نست است

گفته اند نه عالم محضر خداست . هر جا که باشیم در محضر سرورای خدا باشیم . تا هم بنده این توان ، امید ای کنیز
 این محضرهای الهی را بیا به . همانگونه که ما در محضر حقیم ، تا هم می توان به حضور حق فائق شد که حضور دو طرفه
 گردد . خدا را با حق است . ما هم با حقیم خداوند بر همه جلوه می کند . مشاهده دو طرفه می شود بنده هم خدای
 را مشاهده می کند . اگر بنده به چنین حالتی است یا حق است . الهی برای او جلوه می شود . هر چند خدا
 یک تجلی بیست ندارد به حسب حالات بندگان خدا . تجلیات گوناگون دارد لذا بنده ~~چند~~ ^{چند} تجلیات
 گوناگون می بیند . تا هم رحمت حق را می گیرد اسم رحمن برای او جلوه می کند و تا هم علمت حق و عبودیت
 می شود و تا هم حسن و بجا و عبد الجمل می گردد . تا هم حق را بودن حق را می بیند که بیست بنده
 خدا را با اسم غفار می بیند و رحمت حق در غفران حق می بیند . کمتر آن می است که نتواند بنده
 باشد ~~لذا~~ ^{لذا} آنجایی که مؤمنان و اهل خیرند و به قلبه ناز می فرستد بجز از گناه گریز می شود و به
 سمت خدای روند و اسم غفور حق را مشاهده می کنند . چنین بنده گاهی خدا در دین خود می خدا غفور و در عین
 حال خدای رؤف رحیم . در قرآن از عده ای خبر می دهد که آنجا می گویند یا حسنی یا علی فاطمات
 فی جنب الله . عده ای گناه می کنند و به جانبشان تفریط می کنند . بعد از حدی متنبه می شوند
 اینجایی گویند یا حسنی ... و آخر تا که در محضر حق بوده ایم . خطا کردیم . دل خود را مواصل
 نبوده ایم . این حسرت حسرتی است که به بنائش عنوان حق را دارد . عده ای به این مقام می رسند که خدا
 بیست با حسرتی که دارند بیا تا که ای که دارند در روایتی آمده شخصی مؤمن به حجت می افتد
 میخاطر بعضی از گناهانش می بیند در جایی افتاده که عده ای بی ایمان و فاسد در آن است به
 خدا عرض می کند فدای آنش تو اگر تحمل کنی تحمل افراد آخر اندازم . در روایت آمده که او را از
 حجت بیرون می آورند و به هکت می برند . در حجت که می روند علفی در پیشانی او
 که سابقه او را در حجت نشان می دهد . این شخص می بیند در حجت هم در عذاب است
 می گوید فدای این فرد حجت دیگر ندانم . علامتی که در پیشانی داشت محو می گردد
 لکن هر ادبیکر بنابر عذابی بیند و این شخص موقت است . درست است که دیگر در حجت
 نیست ولی خداوند سبحان که می داند ~~اینجا~~ ^{اینجا} تو حیرش دل می کند . آن موقدر در نهایت
 به اینجایی رسد می بیند که ساری خدمت حق را چه کند چون خدا الیه است چه گناهانی کرده
 است . می بیند دیگر اینجایی را نمی تواند تحمل کند به خدا عرض می کند فدای این شرمساری را چه کنم
 که در بر تو بودم و خطا کردم . خدا کار می کند که او گناهانش را فراموش کند . بعد از
 بیاد نوری است . موقدر در نهایت به اینجایی رسد که هر کس نداند فدای ^{الله} ^{الله} . اگر
 آن به این محضر بار بیاید خدا را مشاهده کند گناهان خود را که مشاهده کند نمی تواند
 تحمل کند . آنرا که بعضی از افراد از این قرار است . در جریان حضرت ارم حسین

کرمه ای را مطرح می کند حضرت آدم و حوا بعد از آنکه شیطان آن را بر او فریب می دهد توبه می کند
 و اگر تمایل هم با کسی از میان می بیند که با گناه آمیخته اند و بنا بر این انفسا ...
 این دعا در مقام دیدن فردی رحیم عقور و دود است. خدا یا اگر بخشی و رحمت تو شامل حال
 ما شود ما از زیارتت را می خواهیم بعد از این آیه سه بار می دهد که در بعضی احوال خود را
 ببیند از گناهان خود معذور شود که اگر خدا بخشد عاقبتش از زیارتت را می بیند این دعا
 که ای من صریح دارد آهی می کشد که قادر صحره باشد یا نسیم. در این مقام این دعا حقارتی
 احساس می کند و شیرین ترین حال او همین است که حقارت خود را مشاهده کند. در بعضی از
 روایات که از روایات رساله قدرت آمده است که اگر گناه نکند خداوند دیگری می آورد
 که گناه نکند و رحمت و مغفرت حق را بطلبند. به حضرت رسول عرض کرد یا رسول الله
 ما در گناه هستیم و تقصیر می گیریم گناه نکند و نورانی است احساس می کنیم و ... ولی همین
 که به زندگی عادی مشغول می شویم می بینیم که آن گناهان و اغواهای شیطان که در
 قدرت و مودت آن حال را همیشه داشته باشد می تواند بر روی آب راه برود و
 و علی الاصل می کشد دل بداند اگر گناه نکند و طلب مغفرت نکند خدا عذر دیگری
 راهی آورد که گناه نکند و مغفرت حق را بطلبند. حضرت ابدا استدلال فرمود
 مومن مفتی است و ثواب است. شیطان را قرار داد که ایشان گناه نکند و از
 طریق گناه به خدا برسد. بسیاری از مؤمنانی از گناه می گریزند به خدا می رسند. که در
 بعضی از روایات چنین آمده که خداوند بنده مومنی را که دوست دارد او را دعا
 می کند که گناه نکند و محبت او را بکشد و توبه کند و توبه کند. همان ایمان موجب
 کرمه ای او می شود، از انانیت بدر می آید و بنده حاضر خدا می گردد و این
 است که این دعا مطیع حق باشد از این حدیث می گوید اسم غفار حق محتاج مظهر است
 این به آن معنی است که دستور گناه به هر بلکه خداوند بگوید گناه مومن باعث می شود
 سه توبه سه توبه خدا می رود و این دعا